



۷۳۰

نامهء پارسی (ارگان کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی) ، شمارهء دوم ، آبان ۱۳۴۳



فهرست مند رجسات

صفحه ۳	چند کلام در آغاز کار
صفحه ۵	حقایق درباره کشاکش او یک و شرکهای نفس
صفحه ۱۲	مرغ مجسمه
صفحه ۱۸	پنج مشک برای نوشتن حقیقت
صفحه ۳۰	کجروان
صفحه ۳۱	در حال رشد ؟ عقب مانده ؟ عقب نگاه داشته شده ؟ بنی صدر
صفحه ۴۲	مردان پلنتووف

xalvat.com

از آنجا که علم و ادب و دانش و معرفت را جز در راه خدمت به خلق ارجی و مقامی
 نمیشناسیم و نظر به این که از جندی به این طرف ماهنامه سخن از جانب کارگزاران
 فرهنگ استعماری به مثابه افزاری برای کسب مقام و نردبانی برای صعود در رژیم
 کودتا به کار افتاده است و در فاسد کردن روشنفکران و خرید و فروش آنان بسی
 شرمناک می‌کشد ما شرکت‌کنندگان در این کنگره به عنوان پاسداران فرهنگ ملی
 به اتفاق آرا :

۱ - ماهنامه نامبرده را علی‌رغم پاره‌ای خدمات فرهنگی که در بدو
 تأسیس انجام داده است یا محتلاً انجام می‌دهد تحریم می‌کنیم

۲ - هرگونه همکاری و کمک مستقیم یا غیر مستقیم مادی یا معنوی با
 این موسسه استعماری را تا زمانی که در کیفیت و محتوی آن تغییر مثبتی روی نداده
 است معادل خیانت به آرمانهای میهنی و فرهنگ ملی اعلام می‌داریم

از صوبات سومین کنگره کنگهدراسیون : ژانویه ۱۹۶۴

شهریور ماه ۱۳۴۳

دوره دوم - شماره اول

نامه پارسی

چند کلام در آغاز کار

دوره جدید نامه پارسی ارگان کنگهدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی با انتشار
 شماره حاضر آغاز میگردد . هیأت تحریریه این نامه خواهد کوشید تا به کمک معتقدان و علاقه -
 مندان به نهضت دانشجویی سه نکته اساسی زیر را همواره در انتشار مجله در پیش‌دیده داشته
 باشد :

نخست انتشار مرتب مجله و بر صاحب نظران پوشیده نیست که حسن نیت و حسن
 فداکاری اداره‌کنندگان این نامه که جمله دانشجویند و مانند دیگران گرفتار زندگی تحصیلی هر
 اندازه هم که زیاد باشد اگر کمک و مساعدت دسته جمعی دانشجویان را بهمراه نداشته باشد
 عقیم و بی ثمر خواهد ماند . پخش منظم و گرد آوری وجوه اشتراک و تک فروشی مجله تنها ضامن
 انتشار مرتب آن است چه ناگفته بیداست که کنگهدراسیون نه خود سرمایه دار است و نه از پشتیبانی
 سرمایه داران برخوردار . از اینرو بر یکایک ما علاقه مندان به این راه و رسم چه نپسندیده باشیم
 و چه خواننده فرض است گنه در حد امکان با مایه گذاشتن از وقت و امکانات مالی خود انتشار
 مرتب و منظم مجله را ممکن سازیم

دوم آنکه نامه پارسی کوشا خواهد بود تا در محتوی آموزنده و سازنده باشد و بدین
 منظور سطح را بالا و سنگین بگیریم . اما این سنگینی با "سنگینی" پاره‌ای از مطبوعات استعماری
 پارسی زبان تفاوتی فاحش دارد به این معنی که همواره در نظر خواهیم داشت که "علم و ادب و
 دانش و معرفت را جز در راه خدمت به خلق ارجی و مقامی نشناسیم" و سر خوانندگان را با نشر
 سلیس ولی بی اثر و با زیبا نویسی و شیرین زبانی برای هیچ نگفتن گرم نکنیم . سعی خواهد شد
 تا مطالب و مسائل علمی و اجتماعی همچون آثار هنری و ادبی مجله آنچنان تنظیم گردد تا اگر
 شاهکار ادبی از آب در نیلند دست کم ماده خاکستری مغز خواننده را بکار اندازد و تفکر

عادت فراموش شده دیار ما را دوباره باب سازد. اما این جهت گیری هرگز به آن معنی نیست که در نظر داریم نحوه خاصی از تفکر را تبلیغ و ترویج کنیم و بر عقاید و آراء دیگر خط بطلان کشیم و در این رهگذر هر چند که نامه پارسی ارگان رسمی کنفدراسیون است و بنا بر رسم و قاعده میباید که ناشر افکار کنفدراسیون نیز باشد ولی از آنجا که ما در جستجوی حقیقتیم و در راه شناخت آن هر نوع جمود فکری و تعصب غیر علمی را مردود می‌شماریم این مهم را بر خوانندگان بازگو می‌کنیم که طبق سنت دیرین نامه پارسی هر نوشته ای که با ارزش باشد و قابل چاپ شدن در این نامه حق وجود خواهد داشت اگر چه بطور کامل مورد تأیید ما نباشد. xalvat.com

نکته سوم اینکه ما این ادعا را داریم که با نشر نامه پارسی برابر ابتدال و انحراف مطبوعات ایران قد علم کنیم و بدین ترتیب یکی از خواسته های اکید جنبش دانشجویی را که همان احیاء فرهنگ ملی و مبارزه با فرهنگ استعماری است هدف کوشش خود قرار دهیم. بعیان پیداست که فرهنگ استعماری از کتاب و روزنامه ای که چشم و گوش مردم را باز کند بیزار است اما در عوض تمام مکر و حیل اهریمنی خود را به کمک وسائل نو و کهن - از روزنامه و مجله و کتاب گرفته تا رادیو و سینما - در راه تحقیر خلق بکار میبرد. امروز نسل هر نشریه ای را که ارزش خواندن داشت از میهن ما بر انداخته اند و تک سواران میدان هنر و ادبمان آنان شده اند که بساط شیادی گسترده اند و با آسمان و ریسمان بافتن با فکر کردن مردم ستیزه میکنند و قلم را نقشی جز پر کردن شکشان نمی شناسند. ما به صاحبان قلمهای شکسته به نویسندگان خلق که از شدت فشار درونی و بیرونی در حال خفقانند و در تلاش نفس کشیدن به هنرمندانی که فریاد اعتراضشان را در گلو شکسته اند به آنانکه دردی دارند و در لجن زار مطبوعات وطنی جانی برای بازگویی آن نمی یابند ندا میدهیم که این مجله مجعیدی* را از آن خود بدانند و در آن بنویسند. صفحات این مجله تا آنجا که جاداشته باشد فریاد آنان و درد درویشان را بازتاب خواهد کرد. اما این را نیز بگوئیم که هنرمند و نویسنده خلق آن نیست که در هنگام اوج نهضت شعری سروده و یا از پشت گود سخنی در تشویق مبارزان گفته و پس از شکست جنبش در پی آب و نان خود رفته است و اگر رسماً در خدمت فرهنگ استعماری قرار نگرفته است دست کم همزیستی با استعمار را به بهای خوش رقصی و یا سکوت خریده است. روی سخن ما با طامیان و سرکشانی است که آتشی در دل دارند و نوری در دیده و زگیل راحت و پیر آب و علف فلاکت معنوی و فقر اخلاقی و انحطاط روحی جامعه ما را از یادشان نبرده است چشم امید ما بسوی ایشان است. باشد تا بعدد یکدیگر بنای جهنمی فرهنگ استعماری را در هم کوبیم و فرهنگی ملی و سالم و نورا پایه ریزیم.

هیات تحریریه

حقایق در بارهٔ کشاکش اوپک و شرکتهای نفتی

مدتی است که جسته گریخته در روزنامه های ایران در باره مذاکرات "اوپک" (سازمان کشورهای مادرکننده نفت) و شرکتهای بزرگ نفتی منتشر میشود و گاهگاه "مقامات عالییه" مملکتی نیز نظریاتی در این خصوص اظهار میدارند و از کوششهای پشت پرده خود برای احقاق حقوق ارز دست رفته مردم ایران نهد هائی میدهند (۱). خصوصیت عمده این مطالب و اظهارات ابهام و پیچیدگی آنهاست بنحوی که خواننده یا شنونده عادی نمیتواند از آنها هیچگونه آگاهی روشنی در باره حقایق امر و جریانات بدست آورد. بعلاوه پاره ای از واقعیات آشکار در این مبهم گوئیهها مسخ شده است و میشود و ناگزیر این فکر قوت مییابد که گردانندگان صحنه سیاسی ایران تعددا سعی دارند که ملت ما را از حقایق سیخبر نگهدارند و اقداماتی نیز که در پشت پرده در حال اجراست بر خلاف ادعای زمامداران در جهت مخالف منافع ملی ما صورت میگیرد. در این مقاله میکوشیم تا واقعیات مربوط به "اوپک" و مذاکرات آنرا با شرکتهای نفتی تا آنجا که منابع و مآخذ علنی مقدورمان میسازد تشریح کنیم

xalvat.com

x x x

اوپک (O.P.E.C) عنوان مختصر Organisation of petroleum Exporting Countries

یا سازمان کشورهای صادرکننده نفت است. برای توضیح بیشتر علت تشکیل این سازمان باید یادآور شویم که شرکتهای بزرگ عضو کارتل بین الطلی نفت (بریتیش پترولیوم - شل - کمپانی فرانسزد و پترول ستاندازد اوپل او نیوجرسی - ستاندارد اوپل او کالیفرنیا - سوکونی و اکیم - تکساکو و گلف) د و بار سیکبار در فوریه سال ۱۹۵۹ و دیگری در اوت سال ۱۹۶۰ قیمت رسمی نفت خام را به نرخ خلیج فارس تنذزل دادند. بار اول قیمت هر بشکه نفت خام از ۲/۰۴ به ۱/۸۸ دلار و بار دوم از ۱/۸۸ به ۱/۷۸ دلار کاهش یافت. این کاهشها بطبع موجب تنزل سهم کشورهای تولید کننده نفت از منافع عملیات شرکتهای بزرگ نفتی غرب میشد و از اینرو برای جلوگیری از کاهش بیشتر نرخ نفت و مقاومت در برابر اقدامات خود سرانه کارتل بین الطلی نفت "اوپک" بوجود آمد.

علل کاهش بهای نفت

در توجیه اقدام کارتل به کاهش نرخ نفت میتوان علل گوناگونی را ذکر کرد. خود کارتل مدعی است که این اقدام را برای مقابله با رقابت روز افزون صناعت نفت اتحاد شوروی بحمل آورده است. در واقع امر نیز صناعت نفت اتحاد شوروی روز بروز بردامنه فعالیت و داد و ستدهای خود میافزاید چنانچه در حال حاضر صادرات نفتی شوروی هر ساله ۱۵ تا ۲۰ درصد افزایش مییابد (۲). در سال

۱۹۶۰ شوروی تقریباً همه احتیاجات ایسلند و ۹۵ درصد از احتیاجات فنلاند و قسمت معتدلی از نیازمندیهای نروژ را در این زمینه رفع کرد. بموجب گزارشی که اخیراً مقامات غربی درباره صنعت نفت شوروی منتشر کرده اند تا سال ۱۹۶۵ میزان فرآورده های نفتی شوروی احتمالاً تا حدود ۲۴۰ میلیون تن در سال خواهد رسید. رقابت روز افزون نفت شوروی با نفت غربی تنها یکی از عواملی بود که کارتل را به کاهش نرخ نفت واداشت. عوامل دیگری نیز در این اقدام موثر بودند که عبارتند از:

الف - افزایش تولیدات و کشف منابع تازه نفت

در حال حاضر فرآورده های نفتی غالب ممالک مهم نفت خیز جهان در حل افزایش است و در پاره ای موارد تولید بر مصرف فزونی دارد. البته وجود این مازاد برای انحصار پذیری صنعت نفت زیر نظر کارتل هم ضروریست و هم مفید. زیرا با گسترش جنبش ملت‌های مظلوم و افزایش خطـه " ملی شدن " پاره ای از موسسات نفتی و قطع جریان محصولات آنها به بازارهای غربی باید همواره منابعی " امن و بی دردسر " برای روز مبادا آماده نگهداشت. و اما کشف منابع تازه نفتی امروزه بر خلاف گذشته بر سطح قیمت‌های نفت موثر است. توضیح آنکه در عرض بیست سال گذشته پیدا شدن منابع تازه نفت موجب تنزل قیمت نفت نمیشد زیرا کشف این منابع کلاً توسط شرکتهای عمده بین‌المللی نفتی صورت میگرفت که بر غالب بازارها مسلط بودند و به آسانی عرضه را با تقاضا " جور " میکردند و مانع از نوسانات شدید نرخها میشدند. اما عصر ما عصر توسعه شرکتهای مستقل نفتی است و شرکت مستقل - بر خلاف شرکت عمده عضو کارتل - نمیتواند محصول منبع تازه ای را که کشف میکند در انبار نگهدارد تا از تنزل قیمت جلوگیری کند بلکه باید آنرا بیدرنگ به بازار ببرد و بفروش برساند تا بخشی از هزینه های هنگفتی را که متحمل شده است جبران نماید. در پاره ای از نقاط جهان قسمت قابل ملاحظه ای از منابع نویافته نفت اکنون در دست شرکتهای مستقلی چون شرکت ژاپنی " نفت عسری " و شرکت آمریکائی " پان امریکن " و شرکت ایتالیائی " اگیپ منیراریا " است و این شرکتهای بمحض آنکه بر نفت دست یابند آنرا به بازار عرضه میکنند و گاه موجب تغییرات محسوس در سطح قیمت‌ها میشوند.

ب - تحدیدات دولت ایالات متحده آمریکا در مورد واردات نفتی

در طی سالهای دهه پس از ۱۹۵۰ آمریکا تا ده درصد از صادرات نفت خاور میانه را جذب میکرد. اما در سال ۱۹۵۹ بر اثر فشارهای داخلی دولت آمریکا سهمیه خاصی در این مورد مقرر کرد بطوریکه اکنون صادرات نفتی خاور میانه به آمریکا به سه درصد تنزل کرده و البته این امر به بازار کارتل لطمه شدیدی وارد کرده است.

ج - رقابت سایر مواد سوختی با نفت

افزایش تولید زغال سنگ هم در ایالات متحده آمریکا و هم در اروپا بر قدرت رقابت زغال سنگ با نفت افزوده است. در ایالات متحده آمریکا تولید سرانه روزانه زغال سنگ از ۶/۴۳ تن

در ۱۹۴۹ به ۱۲/۱۲ تن در سال ۱۹۵۹ بالغ شد. با پیشرفت روشهای بهره‌برداری از کانها و نیز کاهش هزینه حمل و نقل زغال سنگ فشار به بازار نفت شدیدتر خواهد شد. در اروپا نیز وضع بهمین منوال است. فرآورده زغال سنگ انگلستان بطور روزانه و سرانه از ۰/۰۴۲ تن در سال ۱۹۴۶ به ۰/۲۴۵ تن در سال ۱۹۵۵ و ۱/۳۵۲ تن در سال ۱۹۵۹ رسید. در فرانسه این ارقام به ترتیب ۰/۶۰۱ - ۱/۰۴۲ - ۱/۱۶۱ تن و در آلمان غربی ۰/۸۶۳ - ۱/۱۶۳ و ۱/۴۳۳ تن بوده است. بعلاوه این افزایشها بنحوی بوده که هزینه‌ای اضافی ناشی از ماشینی کردن (مکانیزاسیون) و بالا رفتن دستمزدها را جبران کرده است. در عین حال قیمت زغال رو به کاهش داشته است و در ایالات متحده آمریکا از ۵/۵۶ دلار از قرار هر تن آمریکائی در سال ۱۹۵۷ به ۵/۱۵ دلار در سال ۱۹۶۰ و در انگلستان از ۱۵۴ شیلینگ از قرار هر تن انگلیسی به ۹۰ شیلینگ تنزل یافته است. دو رقیب دیگر نفت عبارتند از نفت سنگ رستی (شیل اول) و نیروی اتمی. در آمریکا نفت خاک رستی را اکنون با هزینه بسیار کم تهیه میکنند چندانکه در نواحی مجاور اقیانوس کبیر اندک اندک این نوع نفت با نفت خام بخصوص با در نظر گرفتن قیمت کنونی آن بر قایت آغاز کرده است. تولید نیروی اتمی نیز در حال افزایش است اما چون (صرفنظر از مصارف سوق الجیشی) نیروی اتمی عمدتاً برای تهیه نیروی برق بکار میرود تاثیر آن بر روی بازار زغال بیشتر محسوس است تا نفت (۳).

xalvat.com

د - خصوصیت با ونزوئلا

علاوه بر عوامل فوق که بیشتر جنبه کلی دارند يك عامل خصوصی را نیز باید در بیان علل ل به کاهش قیمت نفت ذکر کرد و آن وضع خاص صناعت نفت ونزوئلاست. در تشریح این نکته باید مدبر شوم که اقتصادیات کشور ونزوئلا تا حد غیر متناسبی متکی بر عواید آن از منابع نفتی است این عواید يك سوم تولید کل ملی و ۶۰ درصد کلیه درآمدهای دولت ونزوئلا را تأمین میکند و ۹۵ درصد نیازمندیهای آن کشور را در ارزش بر میاورد (۴). در سال ۱۹۵۸ دولت ونزوئلا قانون مالیاتی جدیدی وضع کرد که بموجب آن سهم دولت را از منافع عملیات شرکتهای بزرگ نفتی در کشور از ۵۰ درصد به ۶۰ الی ۶۵ درصد افزایش داد (۵). (هشتاد درصد منابع نفتی ونزوئلا بتوسط شرکت آمریکائی ستاندارد اویل او نیوجرسی و شرکت هلندی - انگلیسی شل و مانده بتوسط شرکتهای "گلف" و "سوکونی واکیم" و شانزده شرکت کوچک دیگر بهره برداری میشود). شرکتهای نفتی مذکور بتلافی این اقدام دولت ونزوئلا در ۱۹۵۹ نرخ نفت آن کشور را از ۳/۰۵ دلار از قرار هر بشکه به ۲/۸۴ و در سال ۱۹۶۰ از ۲/۸۴ به ۲/۸۰ دلار تنزل دادند. بدنبال این اقدام بود که شرکتهای نفتی "برادر" نیز که منابع خاور میانه را در دست داشتند نرخ نفت خاور میانه را بشرحی که گذشت پائین آوردند.

عکس العمل کشورهای صادرکننده نفت

بدینسان می بینیم که عوامل گوناگون و پیچیده ای بر تصمیم شرکتهای بزرگ نفتی غرب در مورد

تقلیل قیمت نفت موثر بوده است. پاره ای از این عوامل به تضادها و کشمکشهای درون نظام سرمایه داری مربوط است و پاره ای ناشی از تحولات صنعتی در جهانست. اما اگر بخواهیم میان همه این عوامل يك عامل رابحنواں "کاتالیزر" مهمتر از دیگران بشمار آوریم و یا لاطل آنها بهانه این تصمیم بدانیم باید همان قانون مالیاتی جدید دولت ونزوئلا را در سال ۱۹۵۸ برای افزایش سهم آن دولت از منافع نفت به ۶۰ الی ۶۵ درصد ذکر کنیم. ضمنا به تاکید این نکته حاجتی نیست که شرکتهای نفتی در پائین آوردن قیمت نفت هذنی جز تامین منافع نهائی خود نداشته اند و اظهارات آنها در باره حفظ مصالح نفتی خاور میانه یا ونزوئلا مانند همیشه جز دروغ و تزویری سوداگرانه نیست.

شك نیست که کاهش قیمت نفت در درجه اول بهزیان خود کشورهای نفت خیز تمام شد و در میان همه این کشورها ونزوئلا که در آمدش از محل نفت بیش از دیگرانست (نزدیک به هزار میلیون دلار در سال) (۱) و اقتصادیاتش چنانچه اشاره شد تا حد زیادی متکی بر نفت است ضررهای هنگفتی دید ولی اقدام شرکتهای نفتی علاوه بر زیانهای مالی برای کشورهای صادرکننده نفت دارای معنی و مفهوم سیاسی بود و آن اینکه شرکتهای نفتی آماده اند تا هرگاه که منافعشان اقتضا کند بدون توجه به منافع کشورهای "میزبان" و حتی بدون مشورت با آنها قیمت نفت را پائین بیاورند. برای مقابله با این اقدام سودجویانه شرکتهای نفتی و جلوگیری از نظائر آن در آینده در سپتامبر سال ۱۹۶۰ (یعنی به دنبال درمین کاهش بهای نفت) نمایندگان کشورهای ایران - عراق - کویت - عربستان سعودی و ونزوئلا در بغداد گرد آمدند و "اوپک" را بوجود آوردند.

بر هرکس که از بصیرت سیاسی بهره مند باشد پوشیده نتواند بود که ابتکار و اندیشه تشکیل این سازمان ناگزیر از جانب کشورهای ونزوئلا و عراق ناشی شد که سیاستی بالسنسه مستقل در برابر کارتل نفت داشتند و دولتهائی مثل ایران و کویت و عربستان سعودی با توجه به پیوندهای متعدد آنها با گروه بندیهای سیاسی باختری صرفا به فشار کیفیات از آنان دنباله روی کردند. دولت هریک از کشورهای نفت خیز خاور میانه پس از تحمل زیانهای ناشی از کاهش بهای نفت در صورتیکه با تشکیل چنین سازمانی عکس العملی در برابر شرکتهای نفتی نشان نمیداد اگر از طرف افکار عمومی مملکت خود به خیانت متهم نمیشد دست کم در برابر محافل سیاسی و اقتصادی آگاه جهان به سغه مالی منسوب میگردد. اما همین دوگانگی و اختلاف در ماهیت سیاسی کشورهای بنیادگذار "اوپک" چنانچه شرح خواهیم داد مایه ناکامیهای بعدی آن شد. نکته در خور توجه آنست که کاهش قیمت نفت خام که در درجه اول مایه کاهش درآمد کشورهای دارنده نفت شد بر سود شرکتهای نفتی ابدآ تاثیر نگذاشت. آمارهائی که در دست است نشان میدهد که درآمد پاره ای از این شرکتها حتی در دوره پس از کاهش بهای نفت بر اثر يك سلسله عوامل از جمله صرفه جویی در هزینه تولید و بالا بردن میزان تولید افزایش هم یافته است. در ششماهه اول سال ۱۹۶۲ درآمد خالص شرکت نفت انگلیس (بریتیش پترولیوم) ۱: ۲۶/۳ میلیون لیره به ۲۲/۷ میلیون لیره و درآمد شرکت رویال داچ شل از ۸۶/۷ میلیون لیره

به ۹۶/۵ میلیون لیره بالغ گشت، درآمد شرکت "ستاندارد اوپل اونیورسیتی" با ۱۰/۴ درصد افزایش به ۴۲۵ میلیون دلار رسید. درباره "ستاندارد اوپل اوکالیفرنیا" و "تکساکو" و "سوکونی موبیل" نیز وضع کم و بیش بهمین منوال بود (۷).

xalvat.com

x x x x

پس از تشکیل "اوپک" کشورهای قطر و اندونزی و لیبی نیز به عضویت آن درآمدند و بدینگونه "اوپک" به سازمان نماینده کشورهای تولیدکننده ۹۰ درصد صادرات نفت جهان تبدیل شد. اعلام گردید که هدف این سازمان علاوه بر پژوهش و تبادل آگاهی در مسائل نفتی توحید روش کشورهای نفت خیز در برابر شرکت های بین المللی بازگرداندن بهای نفت به میزان بیش از کاهش های اخیر و تأمین تعهد شرکتها بشهرت با اعضای "اوپک" بیش از اقدام به تقلیل مجدد آن است. "اوپک" دو جلسه به ترتیب در کاراکاس (پایتخت ونزوئلا) و تهران در ژانویه و اکتبر ۱۹۶۱ تشکیل داد. در این جلسات دو طرز فکر مختلف از طرف اعضا اظهار شد؛ یکی آنکه بهای نفت را باید بهر نحو که ممکنست ثابت نگه داشت و لواطینکه این امر به تسلط روسیان بر بعضی از بازارها منجر گردد دوم آنکه برای تحدید تولیدات نفتی و تثبیت بهای نفت باید نوعی "جیره بندی بین المللی" برقرار کرد اما ظاهراً هیچیک از این دو نظر در جلسات اوپک بردگری غالب نیامد. جلسه چهارم "اوپک" در مقر آن واقع در ژنو در ژوئن ۱۹۶۲ تشکیل شد و در طی آن تعدادی قطعنامه بتصویب رسید که مهمترین آنها از د ولت های ممالک صادرکننده نفت میخواست تا درباره دو موضوع بیدرتنگ باشركتهای نفتی وارد مذاکره شود:

- ۱- فسخ تقلیل های بی دریغ بهای نفت و اعاده آن به میزان پیش از اوت ۱۹۶۰
 - ۲- "منظور کردن بهره مالکانه در اقلام هزینه های شرکتها بحوض کسر کردن آن از بدهی مالیاتی آنها بدولت های مالک نفت" یا بعبارت ساده پرداخت بهره مالکانه بعنوان مبلغی علاوه بر ۵۰ درصد سهم کشور دارنده نفت.
- سایر مصوبات قطعنامه ها از قبیل معافیت شرکتها صادرکننده از پرداخت بخشی از هزینه های بازاریابی شرکتها در قیاس با این دو فقره چندان حائز اهمیت نبود. در باره فقره اول یعنی کاهش قیمتها بحث کردیم و در اینجا لازمست در باره فقره دوم یعنی موضوع بهره مالکانه توضیح مختصری بدهیم. بموجب ماده ۲۲ قرارداد کنونی ایران با کنسرسیوم نفت حق الامتیاز یا بهره مالکانه ای که شرکتها نفتی به دولت ایران میپردازند عبارتست از "دوازده و نیم درصد قیمت اعلان شده" کل مقادیر نفتی که این شرکتها از ایران بدست میاورند. این حق الامتیاز تا کنون جزئی از مالیات شرکتها به دولت ایران محسوب میشده است. بدین معنی که شرکتها نخست حق الامتیاز را پرداخته اند و سپس آنرا از محل سهم ایران از ۵۰ درصد منافع کسر کرده اند. و این ترتیب در روابط شرکت های نفتی با سایر کشورهای نفت خیز معمول بوده است.

برای آنکه مطلب را روشن تر سازیم چنین فرض کنیم حق امتیاز یا بهره مالکانه ای که باید بیک کشور نفت خیز تعلق گیرد بیست میلیون لیتره وکل مبلغ منافی که باید براساس اصل ۵۰-۵۰ میان شرکتهای نفتی و کشور نفت خیز تقسیم شود صد و هفتاد میلیون لیتره باشد در اینصورت شرکتهای نخست آن ۲۰ میلیون لیتره را بعنوان حق امتیاز پرداخته اند و سپس بجز آنکه نصف ۱۴۰ میلیون لیتره یعنی ۷۰ میلیون لیتره را بپردازند باین دلیل که بیست میلیون لیتره قبلاً پرداخته اند فقط ۵۰ میلیون لیتره بکشوردارنده نفت داده اند. آنچه "اوهک" در قطعنامه های خود خواسته است آنست که آن مبلغ بیست میلیون لیتره از منافع یعنی ۱۴۰ میلیون لیتره کسر شود تا ۱۲۰ میلیون لیتره بعنوان منافع باقی بماند و بهر طرف ۶۰ میلیون لیتره برسد آنگاه بهره مالکانه یعنی بیست میلیون لیتره نیز برحق کشور نفت خیز افزوده شود بطوریکه کل مبلغی که در این مثال کشور دارنده نفت دریافت میکند هشتاد میلیون لیتره باشد و حال آنکه مطابق ترتیب کنونی بیش از هفتاد میلیون لیتره عاید آن نمیشود.

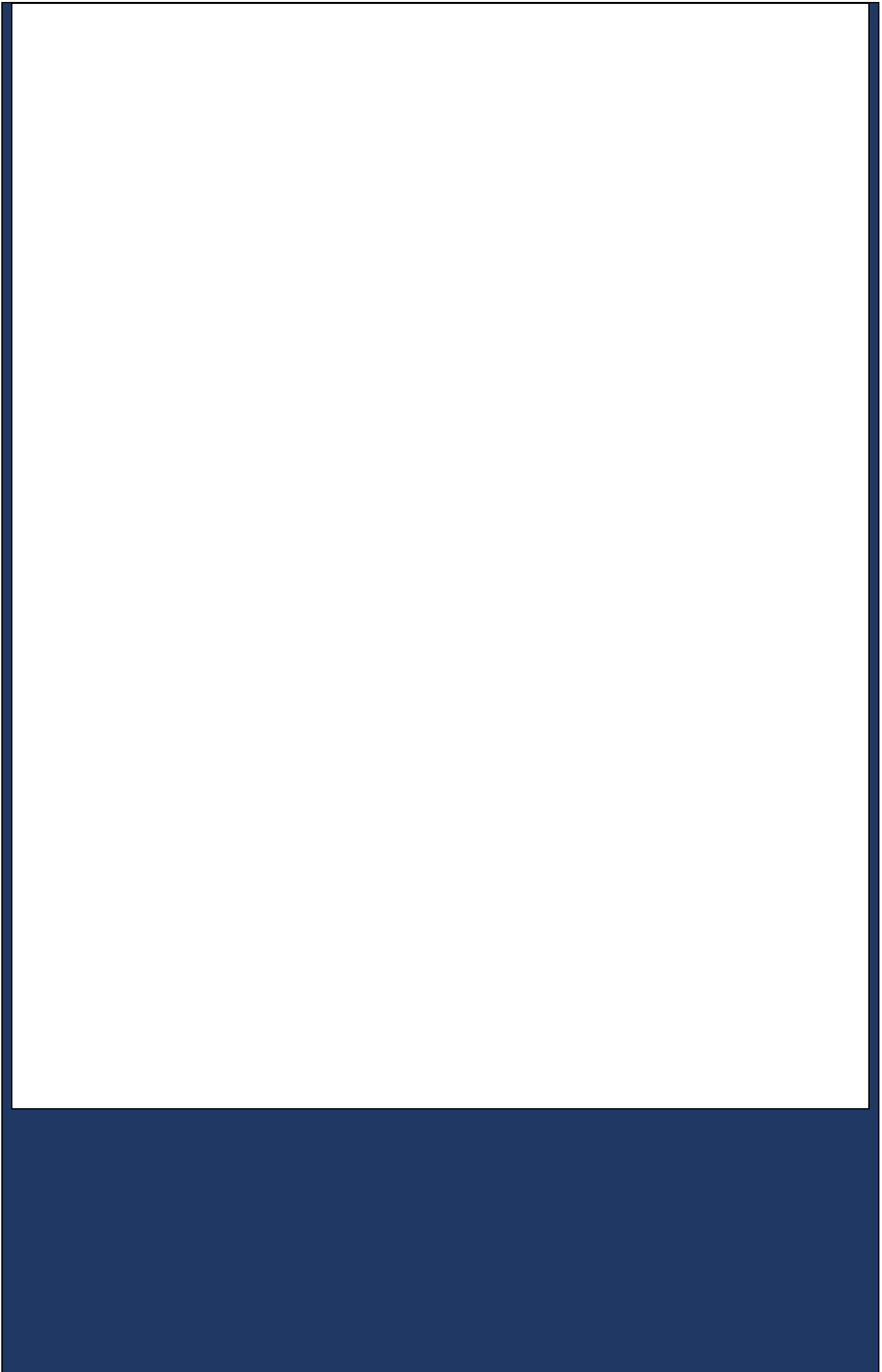
بدینگونه آشکار میشود که ترتیب کنونی جزیک شعبه بازی مالی بمنفع شرکتهای نفتی نیست و باید از آن مالیه چیان و مقتصدان و کارشناسان دولت علیه ایران که در عقد قرارداد "کنسرسيوم" دست داشته اند پرسید که چگونه چنین فریب و نیرنگی را در کار شرکتهای نفتی روا داشته اند و در اینکار چه به بی خبری متعذر شوند و چه به فشار کیفیات و اوضاع در هر حال در پیشگاه افکار عمومی مردم ایران محکومند.

حتی در قرارداد هائی چون قرارداد ۱۹۲۲ حساب حق امتیاز یا بهره مالکانه از منافع جدا بود و هر یک بدون احتساب دیگری پرداخته میشد و حال آنکه اکنون شرکتهای حق امتیاز را بعنوان "پیش پرداخت" خود بدولت ایران از بابت منافع حساب میکنند. مطابق يك محاسبه ساده در صورتیکه شرکتهای مساله حق امتیاز را از موضوع منافع تفکیک کنند یا بعبارت دیگر آنطور که يك ترتیب شرافتمندانه "اجاره نشینی" اقتضا میکند مال الاجاره را جدا از منافی بشمارند که از مورد اجاره عاید موجه میشود مبالغی که دولت ایران از بابت عملیات شرکتهای دریافت میکند تا هشت درصد افزایش خواهد یافت آنطور که مقامات "اوهک" میگویند چنین ترتیبی باعث آن میشود که بهره مالکانه یا حق امتیاز ۱۲/۵ درصد به بیست درصد برسد.

در قطعنامه کنفرانس اوهک در ژنو در ژوئن ۱۹۶۲ اشاره شده بود که در صورتیکه مذاکرات اوهک با شرکتهای نفتی در باره مسائل فوق الذکر (کاهش قیمت نفت - تقلیل حق امتیاز از منافع و غیره) به نتیجه مطلوب نرسد اعضای اوهک مجدداً با یکدیگر مشورت خواهند کرد و "اقدامات مقتضی بحمل خواهند آورد". این اشاره تهدید آمیز در قطعنامه که بدون شك حاصل اصرار و فشار کشورهای مستقل درون این سازمان بود شاید پاره ای از محافل را بشیوه کارآینده آن خوشبین ساخت و این امید را پدید آورد که دولتهای عضو "اوهک" قطع نظر از سنگی های سیاسی خود دست کم به این واقعیت ساده پی ببردند که در جهان امروز کشورهای کوچک قدرت و امکان ایستادگی در برابر سیاست سودجوی وزیر گوش سوداگران غربی را در حیطه قدرت خویش ندارند. اما از کشورهای کپیروی کورکوانه

از غرب رادر عرصه سیاست جهانی پیشه خود ساخته اند و اکثریت اعضای اوپک لااقل در سال ۱۹۶۲ تشکیل میدادند - از لیبی که تا پیش از تصمصیم اخیر پارلمان آن پایگاه نظامی انگلستان و آمریکا در شمال آفریقا بود از قطر که امر دفاعی و سیاست خارجی اش درست زیر نظر انگلستان است از عربستان سعودی از کویت که با وجود نزدیکی با ایران و سایر کشورهای عربی بیش از هفتاد درصد مواد مورد نیاز خود را از کشورهای غربی (به ویژه انگلستان و آمریکا) وارد میکند (۸) از ایران که مستغنی از توصیف است چگونه اتخاذ چنین روش استواری در برابر شرکتهای نفتی امکان داشت؟ چون مطابق اساسنامه اتفاق آراء شرط اخذ هرگونه تصمصمی است باقی کشورهای عضو اوپک یعنی عراق و اندونزی و ونزوئلا از آنرو که در برابر اینگونه کشورهای وابسته به غرب در اقلیت بودند کاری از پیش نمیتوانستند برد مضافاً به اینکه عراق از سال ۱۹۶۱ مدتی بعنوان اعتراض به پذیرفته شدن کویت "اوپک" را تحریم کرده بود و در جلسات آن شرکت نمیکرد. انتخاب آقای فواد روحانی عضو عالی رتبه شرکت ملی نفت ایران به مقام نخستین دبیرکل اوپک بخوبی نمودار تسلط کشورهای نوع اول در داخل این سازمان بود. "تایمز مالی" لندن در روز هشتم فوریه سال ۱۹۶۱ نوشت: **xalvat.com** " آقای فواد روحانی را عموماً یک نامل معتدل در سیاستهای نفتی خاور میانه به حساب میاورند. ۰۰۰ این احساس حاصل شده است که شرکتهای نفتی پس از آخرین انتصاب ایشان (به مقام دبیرکلی اوپک) نفسی براحت کشیده اند. " (۹)

در چنین اوضاعی کاملاً روشن بود که شرکتهای نفتی از آخرین قطعنامه تهدید آمیز اوپک کوچکترین بیعی بدل راه نمیدهند. در واقع شرکتهای از همان لحظه اول چه به کنایه و چه به تصریح روشن ساختند که اصولاً سازمانی بنام "اوپک" را برسمیت نمی شناسند و اگر هم آقای روحانی را برای مذاکره نزد خود میپذیرفتند او را به عنوان صاحب منصب شرکت ملی نفت ایران میشناختند و نه مامور اوپک. مذاکرات آقای روحانی و شرکتهای نفتی در باره خواستهای سه گانه به شکست انجامید شرکتهای نفتی در خواست اصلی اوپک یعنی اعاده قیمتها به سطح پیش از سال ۱۹۶۰ و پرداخت بهره مالکانه یا حق الامتیاز را به عنوان مبلغی علاوه بر پنجاه درصد منافع بکلی رد کردند و فقط خواست غیر مهم سوم آنرا در باره تغییر هزینه بازاریابی به نفع کشورهای تولید کننده پذیرفتند در عین حال شرکتهای نفتی کوشیدند تا با سازشها و گذشتهای مختصر و جداگانه با پاره ای از اعضای اوپک که روشی "نوسنتانه" در برابر آنها داشتند موقع اوپک را به عنوان یک سازمان دسته جمعی تضعیف کنند. اقلیت اعضای اوپک پس از آگاهی از عکس العمل منفی شرکتهای نفتی در برابر اکثر قطعنامه های مصوب کنفرانس ونوخواهان اتخاذ روش شدیدی تری در قبال شرکتهای شدند و در محیط نارضائی و عصبانیتی که در محافل آگاه غالب کشورهای نفت خیز علیه شرکتهای بوجود آمده بود موقتاً چنین بنظر رسید که نظریات اقلیت در داخل هیات مدیره پیروز شده است. در آستانه کنفرانس بعدی اوپک در ریاض که قرار بود روش اوپک را در برابر شرکتهای بطور قاطع معین سازد اعلام شد که



قرار گیرد *

بدینگونه ایران و عربستان سعودی در مقام " ترمزبان " اوک نه همان مانع هرگونه اقدام قاطعی در راه اجرای تصمیمات آن بودند بلکه از پیشرفت کارهای عادی و اداری اوک نیز جلوگیری میکردند . سرانجام پس از یکماه تعویق در برگزاری کنفرانس ریاض معلوم شد که پیشنهاد شرکتها چندان مفتضحانه است که حتی ایران و عربستان سعودی نیز جرات قبول آنرا ندارند . در حالیکه حاصل قطعنامه های اوک در سال ۱۹۶۲ این بود که درآمد کشورهای عضو از بابت هر بشکه نفت بیدرنگ ۵/۵ سنت بیشتر شود شرکتهای نفتی ضمن پیشنهاد خود اعلام کرده بودند که حاضر نیستند چیزی بیشتر از ۳/۵ سنت بپردازند . (۱۲) بعلاوه اصل درخواست اوک به سه چهار سنت بیشتر یا کمتر ارتباط نداشت بلکه مشعر بر این بود که اساس معین و روشنی برای پرداخت حق الامتیاز اتخاذ شود . معلوم شد که عیب پیشنهاد شرکتها بر خلاف نظر آقای علم تنها تاریکشان نیست . کنفرانس ریاض با آنکه بدین ترتیب با یکماه تاخیر ناموجه و پس از شنیدن جواب رد شرکتها برگزار میشد و با آنکه مطابق قطعنامه سال ۱۹۶۲ از آن توقع میرفت که اینبار " اقدامات مقتضی " برای دفاع از حقوق اعضای خود بعمل آورد باز از هرگونه اقدام قاطعی پرهیز نمود و مجدداً یک هیات سه نفری را مامور مذاکره با شرکتها کرد اما به آسانی میتوان حدس زد که کنفرانس ریاض اینبار در محیطی ناراحت تر از کنفرانسهای پیشین برگزار شد و نمایندگان کشورهای مستقل ناخرسندی دول متبوع خود را از شیوه کار سازمان آشکارتر ساختند . بیهوده نبود که برخلاف پیشگویی روزنامه اطلاعات که تعدید مقام دبیرکل آقای فواد روحانی را بعلت صلاحیت و تبحر او مسلم میدانست (۱۳) دکتر عبدالرحمن السنوازی نماینده عراق به سمت دبیرکل جدید اوک انتخاب شد . با توجه به این نکته که دولت عراق روشی مستقل تر از ایران در برابر شرکتهای نفتی دارد شك نیست که این انتخاب میتواند نمودار آغاز تغییراتی در روشها و روابط اوک با شرکتهای نفتی باشد .

هیات سه نفری مامور کنفرانس ریاض نیز پس از مدتی مذاکره به نتیجه ای نرسید و دکتر بزاز در روز بیست آوریل اعلام کرد که شرکتهای نفتی از پیشنهاد های قبلی بهیچوجه انصراف حاصل نکرده اند و آن پیشنهادات نیز از نظر اوک مردود است . شورای وزیران هشت کشور عضو اوک در اوائل ماه آوریل در ژنو تشکیل جلسه داد و پس از مطالعه گزارش هیات سه نفری اعلام کرد که مذاکرات اوک با شرکتها تا کنون رضایتبخش نبوده است . قرار شد که کنفرانس آینده اوک روز ششم ژوئیه در ژنو تشکیل شود . اما ظاهراً اعضای اوک هنوز بر سر این مساله اساسی تصمیم نگرفته بودند که در برابر روش سرسختانه شرکتها چه سیاستی باید در پیش گیرند . جالب است که پس از چهار سال مذاکره بیهوده در حالیکه شرکتها حتی موجودیت اوک را برسمیت نمیشناختند باز ایران و عربستان سعودی اعلام میکردند که " طرفدار اعتدال " اند (۱۴) .

عراق بر عکس خواهان اتخاذ سیاست شدیدتری در برابر شرکتها بود (۱۵) .

پیش از تشکیل جلسه اوپک در ژنو شرکتهای نفتی ضمن پیشنهاد تازه ای حاضر شدند که سهم کشورهای دارنده نفت را از محل هر بشکه از ۳/۵ سنت (که قبلا خود پیشنهاد کرده بودند) به ۴/۵ سنت افزایش دهند . ششمین کنفرانس اوپک در طی جلسه خود در ژنو در اواسط ماه ژوئیه سال جاری ضمن قطعنامه ای که با یکماه تاخیر منتشر شد این پیشنهاد تازه شرکتها را " منبای مناسبی برای اجرای خواستههای اوپک " اعلام داشت و دوباره قرار شد که اعضای اوپک برای " رسیدن به راه حل قطعی " با شرکتهای نفتی وارد مذاکره شود . از یاد نبریم که خواست تپلی اوپک آن بود که درآمد کشورها از محل هر بشکه نفت ۵/۵ افزایش یابد و این افزایش نیز فوری باشد و حال آنکه شرکتها در پیشنهاد تازه خود علاوه بر آنکه ۴/۵ سنت را حد اعلا گذشت خود اعلام داشته اند افزایش آنها بر درآمد کنونی کشورهای نفتی فقط بطور تدریجی پذیرفته اند و انگیزی تحقق این پیشنهاد را نیز مشروط بر آن دانسته اند که اعضای اوپک از خواست دیگر خود یعنی بازگرداندن بهای نفت خام به میزان پیش از اوت ۱۹۶۰ صرف نظر کنند . پیداست که قبول چنین شرطی از جانب اوپک به معنای نفی علت وجودی آن است . بدین سبب در قطعنامه اوپک توصیه شده است که اعضای آن برای جرح و تعدیل " پیشنهاد شرکتها با آنها به گفتگو بپردازند و پیش از روز چهاردهم سپتامبر نتایج مذاکرات خود را به کنفرانس بعدی اوپک که در همان حدود تشکیل میشود اطلاع دهند . در صورتیکه مسائل متنازع فیه در این مدت فیصله نیابد دبیرکل اوپک اعضاء را به تشکیل جلسه خاصی برای رسیدگی اوضاع و توصیه اقدامات لازم به منظور وصول به " راه حل نهائی " فرا خواهد خواند .

xalvat.com

نتیجه

بدینسان دیده میشود که " اوپک " اکنون چهار سال تمام است که متناوبا با شرکتهای نفتی مشغول گفتگوست و هنوز به اجرای خواستههای مندرج در قطعنامه اعضای خود در ژوئن ۱۹۶۲ کامیاب نشده است . در این مدت اوپک پیش از شروع هر دوره تازه مذاکرات تهدید کرده است که در صورتیکه شرکتهای نفتی با خواستههایش موافقت نکنند به " اقدامات قطعی " علیه آنها دست خواهد زد . اما هر بار مذاکرات بی نتیجه بپایان رسیده و از این اقدامات قطعی خبری نشده و این امر به تدریج از اعتبار و حیثیت اوپک هم نزد ملل کشورهای عضو آن و هم در نظر شرکتهای نفتی کاسته است . ناتوانی اوپک از اتخاذ یک روش قاطع در برابر شرکتها در وهله اول معلول ترکیب متناقض و ناساز خود این سازمان است که از یک طرف کشورهای مستقل یا بالنسبه مستقل و از طرف دیگر ممالکی دست نشانده و وابسته به سیاست غرب را در بر میگیرد . از این گذشته اختلافاتی نیز از دیدگاه اقتصادی در اوضاع و کیفیات صنایع نفت کشورهای عضو اوپک موجود است که این تناقض و ناسازی را تشدید میکند . مثلا

تولید نفت در کشورهای خاور میانه به علت عقب ماندگی و تهیدستی ملل این کشورها بسیار ارزانتر از کشوری مانند ونزوئلاست که جامعه ای پیشرفته تر دارد. در سالهای اخیر هزینه تولید یک بشکه نفت خام در کشورهای خاور میانه از بیست سنت تجاوز نکرده و حال آنکه در ونزوئلا بالغ بر هشتاد سنت بوده است (۱۵). بحلاوه دولت ونزوئلا دائما مردم کشور خویش را از تحولات صنعت نفت جهان آگاه میسازد و حال آنکه در کشورهای خاور میانه افکار عمومی غالباً از مذاکرات و بند و بست هایی که بر سر مسائل نفتی صورت میگیرد مانند امور دیگر بیخبر است. در سپتامبر سال گذشته دکتر " پرز آلفونزو" وزیر نفت ونزوئلا طی مقاله ای در خبرنگارنامه وزارتخانه خود بر دول کشورهای خاور میانه سخت تاخت که هیچگونه سیاست تولیدی خاصی را در صنایع نفت خود تحقیق نمیکنند و دست شرکتهای نفتی را در بالا بردن میزان تولید نفت بازگذاشته اند. با توجه به اینکه نفت به اصطلاح اقتصادی سرمایه ای " تلف شونده" است و هرچه تولید آن افزایش یابد از منابع آن کاسته میشود و به ویژه با در نظر گرفتن اینکه شرکتهای نفتی از بابت اینکه " ارزش ذاتی" چنین ماده ای که هر روزه از موجودی منابع شناخته شده آن در جهان کاسته میشود غرامتی به کشورهای دارنده نفت نمیپردازند ایراد دکتر پرز درست و بجاست. دکتر پرز در مقاله خود پیشنهاد میکند که کشورهای خاور میانه بهتر است بجای آنکه به افزایش درآمد خود از محل افزایش بیرون از اندک تولید قانع باشند در راه بالا بردن سهم خود از منافع عملیات شرکتهای بکوشند (۱۶). اما تا هنگامیکه اکثریت کشورهای خاور میانه و اکثریت اعضای اوپک از مقابله با شرکتهای بیمناکند امید به قبول چنین پیشنهاد یا پیشنهاد دیگری که از منافع شرکتهای بکاهد بیهوده است.

در حال حاضر سخن از پیوستن الجزایر به اوپک میرود. این امر بیگمان جنبه کشور های مستقل را در درون اوپک نیرومند خواهد ساخت. در عین حال تاریخچه اوپک نشان میدهد که شرکتهای نفتی تا زمانی که بر بخش بیشتری از بازار نفت جهان تسلط مطلق دارند بنا به اهمیت خود از هیچگونه عملی برای تامین منافع طولی مدت خویش روگردان نیستند. آنها از اقداماتی نظیر کاهش بهای نفت برای ایراد فشار به کشورهای دارنده نفت استفاده میکنند. در آخرین پیشنهادی که در اوایل ماه آوریل از طرف شرکتهای دایر بر افزایش درآمد خالص کشورهای دارند نفت به میزان ۳/۵ سنت از قرار هر بشکه به این کشورها داده شد این شرط مستتر بود که دول "میزبان" باید تعهدات موجود خود را محترم دارند (۱۷). وانگهی تا زمانیکه زندگی اقتصادی اکثر کشورهای عضو اوپک وابسته به کشورهای بزرگ سرمایه دار است اصرار و ایستادگی فقط بر سر مساله افزایش درآمد به طور مجرد و منتزع از سایر مسائل اقتصادی و سیاسی و خواستهای ملل این کشورها نشانه گریز از واقعیت است زیرا همانگونه که حتی روزنامه اطلاعات اعتراف کرده است:

" غرب با افزایش قیمت مصنوعات خود و متقابلاً با ثابت نگه داشتن و حتی در

بعضی موارد با تقلیل قیمت نفت خام قدرت مالی کشورهای صاحب نفت را

* پائین آورده است . اگر هم کشورهای صاحب نفت در سال چند میلیون لاری اضافه درآمد بدست آورند آنها از راه خرید مصنوعات کرانتر د و باره تحول کشور های غربی میکنند . در نتیجه درآمد اضافی بدون اینکه نقشی در امر عمرانی و تولیدی این کشورها داشته باشد مجددا توسط کشورهای غرب جذب میشود .
(۱۸)

ماه اوت ۱۹۶۴

x x x x x

salvat.com

حواشی :

۱- اطلاعات هوایی - ششم بهمن ۱۳۴۲ - نطق آقای اسدالله علم نخست وزیر سابق

در باره سالروز ششم بهمن

۲- نگاه کنید به کتاب " اقتصادیات نفت خاور میانه " نوشته عیسوی و یگانه . چاپ

لندن - مشخصات انگلیسی کتاب : ISSAWI and YEGANEH, Economics of Middle East Oil, Faber , 1962 , pp 163_ 165

۳- همان کتاب صفحه ۱۶۲

۴- نگاه کنید به کتاب : EDMUND LIEUWEN , Venezuela , Oxford University Press , 1961 , p 112 Et. Seq .

۵- روزنامه تایمز مالی (لندن) - ۲۳ دسامبر ۱۹۵۸

۶- تایمز مالی - اول ژوئیه ۱۹۶۳

۷- تایمز مالی - چهارم اکتبر ۱۹۶۲

۸- در باره همه واقعات " رسمی " در مورد خاور میانه از این کتاب استفاده کرده

ایم : The Middle east, Europa Publications LTD , London . pp 554

۹- همچنین نگاه کنید به روزنامه تایمز - لندن - شماره شانزده فوریه ۱۹۶۱ که

نوشته بود : " هرگونه بیبی را در این باره که اوک شتابزده روش افراط آمیزی را متکی بر تهدید شرکت های نفتی پیش خواهد گرفت میتوان کنار گذاشت . "

۱۰- تایمز - لندن - ۱۱ اکتبر ۱۹۶۳

۱۱- اطلاعات هوایی - ۲۷ آبانماه ۱۳۴۲

۱۲- " تایمز مالی " - ۱۱ آوریل ۱۹۶۴

۱۳- اطلاعات هوایی - ۲۷ بانماه ۱۳۴۲

۱۴- " تایمز " - ۱۰ آوریل ۱۹۶۴

۱۵- " تایمز مالی " - ۱۱ آوریل ۱۹۶۴

- ۱۵ - کتاب فوق الذکر عیسوی و یگانه - صفحه ۹۱
 ۱۶ - " تایمز مالی " هژدهم سپتامبر ۱۹۶۳
 ۱۷ - " تایمز مالی " - ۱۱ آوریل ۱۹۶۴
 ۱۸ - اطلاعات هواشی - ۱۹ بهمن ۱۳۴۲

مرغ مجسمه

مرغی نشسته بر سر بام سرای ما
 مرغی دگر نهفته بر وی درخت کاج
 میخواند این به شوری گوش برای ما
 خاموشی ای است آن یک - دودی بروی عاج

نه چشمها گشاده از او بال از او نه و
 سر تا به پای خشکی با جای بی تکان
 منقارهایش آتش پره‌های او طلا
 شکل از مجسمه به نظر مینماید آن

وین مرغ دیگر آنکه همه کارش خواندن است
 از پای تا به سر همه می‌لرزد او به تن
 نه رفقتش به سایه آن کاج ماندن است
 نه طاقتش به رستن از آن جای دل شکن

لیکن بر آن دو چون بری آرامتر نگاه
 خواننده مرده ایست نه چیز دگر جز این
 مرغی که مینماید خشکی به جایگاه
 سر زنده ایست با کشش زندگی قرین

مرغی نشسته بر سر بام سرای ما
 میهم حکایت عجیبی ساز میدهد
 از ما برسته ایست ولی در هوای ما
 بر ما در این حکایت آواز میدهد *

نیما پوشیج - ۱۳۱۸

پنج مشکل برای نوشتن حقیقت

برتول برشت نمایشنامه نویس و شاعر و نویسنده و مبارز ضد فاشیست آلمانی را همه هنردوستان ما قاعدتا باید بشناسند. اگر هم نمیشناسند در اینجا ما نمیتوانیم او را و همه آثار هنریش را در چند خط معرفی کنیم. نوشتن یک بیوگرافی خلاصه مشتمل بر تاریخ تولد و سال وفات و فهرست نوشته‌های او و ۰۰۰ هم بی‌مورد است چه این کار - که متأسفانه بسیاری از محققان کشور ما از زور ناچاری آن را باب کرده اند - به هیچوجه برشت را به خواننده نمیشناساند. پس معرفی نویسنده را به فرصت دیگری موکول میکنیم و در اینجا یکی از نوشته‌های بسیار مشهور او را که به سال ۱۹۳۴ (بحیوچه قدرت نازیسم در آلمان) منتشر شده است عیناً ترجمه میکنیم. هرچند میتوان با معتقدات فلسفی و اصول عقیدتی برشت در این مقاله موافق نبود اما نمیتوان منکر ارزش بسیار آن در راهنمایی نویسنده ای که برای مردم مینویسد شد.

xalvat.com

امروز نویسنده ای که میخواهد با دروغ و نادانی بجنگد و حقیقت را بگوید باید دست کم با پنج مشکل دست و پنجه نرم کند. لازمست که او جرات گفتن حقیقت را داشته باشد در حالی که در همه جا آن را خفه میکنند و فهم باز شناختن آن را در حالی که در همه جا پنهانش میسازند و هنر آماده به کار ساختنش را چون یک سلاح و قوه تمیز کافی برای برگزیدن کسانی را که این سلاح در دستش مفید و موثر افتد و بالاخره مگر کافی برای پخش آن را بین آن کسان. برای آنانکه تحت سلطه فاشیسم چیز مینویسند اینها مشکلاتی عظیم اند. این دشواریها همچنین برای آنانکه رانده شده اند یا فرار کرده اند و حتی برای کسانی که در نظام بورژوازی آزاد چیز مینویسند نیز موجود است.

۱ - جرات گفتن حقیقت

روشن است که نویسنده باید حقیقت را بگوید یعنی نه آنرا خفه کند و نه مسکوت گذارد و چیزی ننویسد که خلاف آن باشد. باید نه برابر توانایان سجده کند و نه ناتوانان را فریب دهد. طبیعتاً سر فرود نیارودن برابر توانایان بس مشکل است و فریب دادن ناتوانان بس سودمرد پسند مالکان واقفشدن در حکم چشم پوشی از هر نوع مالکیت است. از مزد کار چشم پوشیدن گاهی صرفنظر کردن انکار است و شهرت بین توانایان را پس زدن غالباً در حکم چشم پوشی از هر نوع شهرت است و این شهادت میخواهد. دورانهای حداطلای اختناق به طور کلی دورانهای هستند که در آنها بسیار سخن از مضمونهای بزرگ و شریف میرود. در چنین زمانهایی - در حالی که باسر

و صدای زیاد روح فداکاری را میستایند - سخن گفتن از مضمونهای پست و ناچیز چون خوراک و مسکن کارگران شهامت نخواهد. • هنگامی که دهقانان را سراپا غرق افتخار میکنند سخن گفتن از ماشینهای زراعتی و علوفه ارزان قیمت که کاری را که آن چنان میستایند سبک سازد شجاعت میخواهد هنگامی که همه بلندگوها عریده میکشند که نادان بهتر از داناست پرسش اینکه "بهتر برای کی؟" • شجاعانه است. • هنگامی که از نژادهای برتر و نژادهای پست تر سخن میگویند شجاعانه است که سوال شود مگر گرسنگی و جهل و جنگ زشتیهای ناگوار نمیآفرینند؟

همچنین برای گفتن حقیقت در باره خویشتن - در باره شکست خوردگانی که هستیم - شهامت لازمست. • بسیاری از ستمدیدگان نیروی شناسائی اشتباههای خود را از دست میدهند و ستم به نظرشان چون بی انصافی دهشتناکی میرسد. • ستمدیدگان چون بد سرشت اند ستم میکنند و آنان - ستمدیدگان - به خاطر تقوایشان ستم دیده اند. • ولی این تقوا خرد شده و شکست خورده و به درماندگی محکوم گردیده است. • در این صورت این تقوا تقوایی ضعیف و بد و سست و غیرمطمئن بوده است. • پذیرش ضعف تقوا چون پذیرش رطوبت باران ساده نیست. • برای گفتن این که نیکان نه به خاطر تقوایشان بلکه به خاطر ضعفشان شکست خورده اند شجاعت لازمست.

طبیعتاً حقیقت را باید در نبرد با دروغ نشان داد و از آن چیزی کلی و عالی و دوپهلوی ساخت. • دروغ است که این شیوه کلی و عالی و دوپهلورا داراست. • هنگامی که میگویند کسی حقیقت را گفته است در وهله اول باید نتیجه گرفت که دیگرانند - خیلی ها یا چند نفر یا یک نفر - که چیزی دیگر گفته اند یعنی دروغ یا کلیات. • اما او حقیقت را گفته است. • مطلقاً علی و ملموس و غیر قابل انکار یعنی چیزی که میبایست گفت.

اظهار تأسف با عباراتی کلی از فساد دنیا و سخن راندن با لحنی تهدید آمیز از انتقام روح در آن بخش از دنیا که این امر هنوز مجاز است شجاعت زیادی لازم ندارد. • خیلی ها چنان ادای شجاعت در میآورند که گویی هدف توپ قرار گرفته اند و نه دوربین تئاتر. • آنان برابر دنیایی که در آن مردم بی آزار را دوست دارند ادعاهای مبهم و کلی اعلام میکنند. • با عباراتی کلی عدالتی را که برایش هیچ نکرده اند میخواهند و آزادی دریافت سهمشان را از غنیمی که زمانی دراز در آن سهم بوده اند. • مطالبه مینمایند. • برای آنها حقیقت تنها چیزی است که خوب صدا کند. • اگر حقیقت خشک و به صورت ارقام و وقایع باشد این چنین حقیقتی دیگر حقیقت نیست و برای آنان مهیج نمیتواند بود. • آنها جز واکنشهای برون حقیقت گویان ندارند. • بدبختی بزرگشان آنست که حقیقت را اهدا نمیشناسند.

xalvat.com

۲ - فهم بازشناختن حقیقت

چون گفتن حقیقت - از آنجا که آنرا در همه جا خفه میکنند - دشوار است به نظر اغلب اشخاص گفتن یا نگفتن آن مساله ایست ساده که تنها به شرافت بستگی دارد. • آنان تصور میکنند که

برای گفتن آن تنها شهادت کافی است و مشکل دوم را فراموش میکنند: مشکل کشف حقیقت را.

نمی‌توان گفت که یافتن حقیقت کاریست ساده. نخست اینکه چه حقیقتی ارزش گفتن دارد آسان نیست. مثلا امروز مالک متدن یکی پس از دیگری برابر چشم دنیا در بدترین نوع توحش فرو می‌روند. بحلاوه همه کس میدانند که جنگ داخلی که به کمک ترسانترین وسائل صورت می‌گیرد ممکن است که ناگهان به جنگ خارجی مبدل شود که شاید به جای قاره ما جز ویرانه ای به جای نگذارد. بی‌شک این موضوع حقیقتی است ولی طبیعتا حقایق دیگری نیز وجود دارند. مثلا اینکه صندلی برای نشستن ساخته شده است و یا اینکه باران از بالا به پائین می‌بارد نه دروغ است و نه اشتباه. بسیاری از شعرا این گونه حقایق را مینویسند. آنان به نقاشانی می‌مانند که روی کشتی ای که در حال غرق شدن است به رنگ آمیزی "طبیعت بی‌جان" مشغول اند. مشکل اولی که از آن حرف زدیم برایشان مطرح نیست و با وجود این وجدانی آسوده دارند. بی‌آنکه بگذارند توانایان باعث ناراحتیشان شوند تا بلویشان را نقاشی میکنند ولی در عین حال فریاد قربانیان نیز مشوششان نمیکند. پوچی رفتارشان بدبینی "عمیقی" در آنها به وجود می‌آورد که خیلی هم خریدار دارد. بدبینی ای که دیگران با دیدن این "اساتید" و طرز خود فروشیشان دلائل بیشتری برای احساسش دارند. با اینهمه تشخیص این که حقایق ایشان حقیقی هستند راجع به وجود صندلی و جهت ریزش باران کار ساده ای نیست.

معمولا گفته هایشان صدائی دیگر میدهد و گوئی که مربوط به چیزهای اصولی است. زیرا کارهنگز درست عبارتست از مهم نمایاندن مطلبی که وی میبرد از xalvat.com.

تنها با دقت از نزدیک به گفته هایشان متوجه میشوم که فقط می‌گویند "صندلی صندلی است" و "هیچ کس نمیتواند مانع از ریزش باران از بالا به پائین شود". خیلی ها حقیقتی را که ارزش گفته شدن داشته باشد نمی‌یابند. کسان دیگر خود را وقف کارهای واقعی می‌کنند و نه از زورمندان واهمه دارند و نه از فقرا و با وجود این به یافتن حقیقت موفق نمیشوند چون شناسایشان کم است. اینان سرشار از خرافات باستانی و اعتقادات معروفی که گذشته شکل زیبایی به آنها داده است میباشند. دنیا برای آنها خیلی پیچیده است. آنچه را که از دنیا شناخته شده است تمیذاندند و روابط بین آنها را نمی‌بینند. به جز شرافت شناسائی هم لازمست که میتوان کسب کرد و متد هم که میتوان آموخت. همه کسانی که در این دوران پیچیدگی و دگرگونیهای بزرگ چیز مینویسند بقاصتقن دیالکتیک مادی و اقتصاد و تاریخ نیازمندند. این شناختها را میتوان از راه مطالعه کتابها و کارآموزی عملی کسب کرد کافی است که اراده لازم وجود داشته باشد.

بسیاری از حقایق را میتوان از راههای ساده تر - مثلا با استفاده از قسمتهائی از حقیقت یا فرضهای شناخته شده ای که به یافتن حقیقت منتهی میشوند - آفتابی ساخت. به هنگام کاوش برای یافتن حقیقت بهتر است که متدی داشت اما بدون متد و حتی بدون کاوش نیز یافتن ممکن است ولی از این راههای اتفاقی بهیچوجه نمیتوان به تجسمی از حقیقت رسید بدان سان که به انسانها

- امکان دهد که بدانند چگونه باید عمل نمایند. آنان که تنها در امور کوچک دقت میکنند نمیتوانند چیزهای دنیا را بکار بردنی و عملی سازند حال آنکه حقیقت را هدف این است و جز این نیست. کسانی که حقایق تنها برای گفتن دارند شایسته انجام این وظیفه - بکار بردنی ساختن حقیقت - نیستند. اگر کسی حاضر به گفتن حقیقت باشد و قادر به شناسایی آن تازه بر سه مشکل باید قلبه کند.

xalvat.com

۳ - هنر بکار بردنی ساختن حقیقت

حقیقت گوئی به خاطر نتایجی که برای روش عملی از آن ناشی میشود لازمت. به عنوان نمونه ای از حقایقی که میتوان از آن نتیجه غلط گرفت یا اصلا نتیجه نگرفت ما استنباط رایجی را که بر حسب آن در پاره ای از کشورها وضع ناگواری ناشی از وحشیگری حکمفرماست انتخاب میکنیم. بر حسب این استنباط ناسیونال - سوسیالیسم یک موج وحشیگری است که با قهر پدید آمده ای طبیعی پاره ای از کشورها را در زیر گرفته است. بنا بر این استنباط ناسیونال - سوسیالیسم نیروی جدید و سویی است در کنار سرمایه داری و سوسیالیسم (و مسلط بر هر دوی آنها) بنا بر این نظر نه تنها جنبش سوسیالیستی بلکه سرمایه داری هم میتواند بدون فاشیسم به موجودیت خود ادامه دهد و غیره... طبیعتا این ادعائی فاشیستی است و یعنی تسلیم شدن برابر فاشیسم.

فاشیسم مرحله ایست تاریخی که سرمایه داری وارد آن شده است و بالنتیجه چیزست بین حال کهن. سرمایه داری در کشورهای فاشیستی به شکل دیگری جز فاشیسم وجود برد با آن جز به منزله نبرد با سرمایه داری - با عریان ترین و وقیح ترین و زورگوترین و دروغ پردازترین شکل سرمایه داری - ممکن نیست. چگونه ممکن است حقیقت را در مورد فاشیسم - که طردش میکنیم - گفت اگر بناست چیزی علیه سرمایه داری که آفریننده آنست گفته نشود؟ چنین حقیقتی چه دامنه عملی میتواند داشته باشد؟ آنان که ضد فاشیست اند بی آنکه مخالف سرمایه داری باشند و برای "وحشیگریهای ناشی از وحشیگری" زاری میکنند به آنها میمانند که میخواهند که سهمیشان را از گوشت کبابی گوساله داشته باشند اما نمیخواهند که گوساله کشته شود. برای ارضای آنان کافی است که قصاب پیش از تقسیم گوشت دستش را بشوید. اینان با روابط مالکیتی که وحشیگری را ایجاد میکند مخالف نیستند تنها با وحشیگری مخالفند. آنها صدای خود را علیه وحشیگری در کشورهای بلند میکنند که دارای همین نوع روابط مالکیت اند منتها در آنها قصاب هنوز پیش از تقسیم گوشت کبابی دستش را میشوید.

اعتراض به اعمال وحشیانه میتواند در یک وقت موثر باشد: تا هنگامی که شنوندگان تصور میکنند که چنین اعمالی در مملکتشان امکان پذیر نیست. برخی از کشورها امکان حفظ روابط مالکیت را با شیوه هایی به ظاهر کم خشونت تر دارند. دموکراسی به این کشورها هنوز خدماتی انجام میدهد که ممالک دیگر برای آن میباید به جبر متوسل شوند یعنی مالکیت شخصی وسائل تولید را برایشان تضمین میکند. انحصار کارخانه ها و معادن و وجود مالکیت های بزرگ زمین در همه جا

شرایط وحشیانه ایجاد میکند که کمتر بچشم میخورد. همین که دیگر این انحصار را نتوان جز با جبر
علنی نگاه داشت وحشیگری ظاهر میشود.

برخی از کشورها که هنوز برای نگاهداری این انحصارات وحشیانه نه نیازی به دست کشیدن
از تضمینهای ظاهری حقوقی دارند و نه به چشم پوشی از بعضی جاشنی ها نظیر هنر و فلسفه و ادبیا
به ویژه میهنانانی را دوست دارند که در سخنرانیهایشان کشور زادگاه خود را متهم به دست کشیدن
از این جاشنی ها میکنند. این امر برای آنان در جنگهایی که منتظرشان هستند مفید خواهد بود.
آیا باید گفت که آنان - مثلا آنهاست که با بوق و کرنا خواهان مبارزه ای بی امان علیه آلمان اند چون
آلمان در دوران ما میهن واقعی بدی و شعبه جهنم و کتاف دجال است - حقیقت را باز شناخته اند؟
بهتر است که آنان را زبوتان و ابلهان نامید زیرا نتیجه این پرگوئیها این خواهد بود که میباید تمام
آلمان را با همه ساکنانش از میان برد چون به هنگام کشتن گاز خفه کن مجرمان را انتخاب نمیکنند.

آدم سبک که حقیقت را نمیشناسد با الفاظی کلی و شریف و مبهم افکارش را بیان میکند. با
اظناب از "آلمانیها" سخن میگوید و بر "بدی" زاری میکند و شنونده در مساعدترین حال تازه نمیداند
که چه باید بکند. آیا تصمیم بگیرد که دیگر آلمانی نباشد؟ اگر او آدم خوبی شد آیا جهنم از بین خوا
رفت؟ غلبه گوئیهای در باره "وحشیگری ناشی از وحشیگری" همه از همین نوعند: وحشیگری از
وحشیگری حاصل میشود و به کمک تربیت اخلاقی که خود از تعلیم و تربیت سرچشمه میگیرد از بین میرود.
همه این حرفها با الفاظی کلی بیان میشود و هدفش نتیجه ای عملی نیست و در واقع روی خطابش به
هیچ کس نمیشود.

xalvat.com

چنین توصیفهایی تنها چند حلقه از زنجیر علل را نشان میدهند و برخی از نیروهای محرکه
را نیروهای تسلط ناپذیر مینمایانند. این چنین توصیفها معلول از ابهام است و نیروهای پدید آورنده
فجایع را بشناسد. با کمی روشنائی فورا دیده میشود که انسانها فاجعه را بوجود میآورند چه
در درانی ما زندگی میکنیم که انسان سرنوشت انسان است.

فاشیسم بلیه ای طبیعی که بتوان آنرا از روی "طبیعت" بشر فهمید نیست. اما برای توصیف
- حتی برابر بلایای طبیعی - طریقی شایسته آنمی وجود دارد. طریقی که از نیروهای رزمنده انسان
یاری میخواهد.

در چند روزنامه آمریکائی پس از زمین لرزه ای که یوکوها ما را ویران کرد عکسهائی بود که
مناظر ویرانی را نشان میداد. شرح زیر عکسها چنین بود: (Steel Stood) (فولاد خوب به جا
مانده است). و در واقع کسی که در اولین نگاه جز خرابی چیزی ندیده بود اکنون پس از دقت بسه
شرح زیر عکسها مشاهده میکرد که بناهای بلند سر جای خود قرار دارند. بین توصیفهایی که از یک
زلزله میتوان کرد توصیفهای مهندسان ساختمان دارای اهمیت قیاس ناپذیری است. چون این توصیفها
لغزش زمین و قدرت تکانشها و گرمائی که آزاد میشود و غیره را به حساب میآورد و امکان ایجاد بناهایی

را میدهد که برابر زلزله مقاومت کند، کسی که از فاشیسم و جنگ — فاجعه های بزرگی که بلایای طبیعی نیستند — سخن میگوید باید حقیقتی را بپردازد که قابل به کار بردن در عمل باشد.

باید نشان دهد که این بلاها فاجعه های هستند که به وسیله آنانکه مالک وسائل تولیدند برای کسانی که کار میکنند بی آنکه مالک وسائل تولید باشند ایجاد میشود. اگر قرار است که حقیقت را به طور موثر در باره وضعیت نامناسب گفت باید آنرا به صورتی گفت که امکان شناسائی علل قابل اجتناب آن را بدهد. غلل اجتناب پذیر که شناخته شد آن وقت میتوان با وضع نامناسب مبارزه کرد.

۴ — شعور کافی برای برگزیدن کسانی که حقیقت در دستشان موثر خواهد بود

عادت باستانی خرید و فروش نوشته جات در بازار عقاید و توصیفات در حالی که نویسنده را از دلواپسی در باره سرانجام نوشته اش در آورده است به او چنین نمایانده است که واسطه — ام از مشتری یا کار فرما — همین که اثری نوشته شد آنرا بین همه پخش میکند. نویسنده چنین میاندیشید که: من سخن میگویم و آنکه بخواهد بشنود سخنان مرا خواهد شنید. در واقع نویسنده سخن میگفت و آنها که میتوانستند پول بدهند سخنانش را میشنیدند. سخنان نویسنده به گوش همه نمیرسید و آنهایی هم که گفته هایش را میشنیدند حاضر به شنیدن هر چیزی نبودند. در باره این مساله کلی صحبت شده است که هنوز خیلی کم است. ما در اینجا به ذکر اینکه " برای کسی نوشتن " اکنون دیگر به معنای " نوشتن " تنها شده است اکتفا میکنیم. اما حقیقت را هم نمیتوان همین طور به سادگی نوشت. باید آنرا برای کسی نوشت که بتواند از آن استفاده کند. برای گفتن چیزهای خوب باید درست شنید و خوب شنید. شناسائی حقیقت جریان مشترکی است بین آنان که میخوانند و آنان که مینویسند. حقیقت را هم گوینده باید بسنجد و هم شنونده. برای ما که نویسنده ایم دانستن اینکه حقیقت را به که بگوئیم و آنرا از که بشنوم امری اساسی است. در باره وضع بد حقیقت را باید بکسانی بگوئیم که این برایشان بدترین وضع است و هم از آنان باید حقیقت را بشنوم. نه تنها کسانی را که افکاری مشخص دارند بلکه آنان را هم که وضع زندگیشان میبایست چنین افکاری در آنها ایجاد کند مخاطب قرار دهیم. « و شنوندگان شما لاینقطع تغییر میکنند. حتی با خود جلادان نیز وقتی که دیگر مزد جلادیشان به موقع پرداخت نمیشود یا اینکه خطر کارشان بسیار است میتوان سخن گفت. دهقانان باور با هر انقلابی مخالف بودند ولی هنگامی که جنگ به قدر کافی طول کشید و سرانشان در بازگشت از جبهه دیگر جایی برای خود در مزارع پیدا نکردند جلب آنان به انقلاب میسر شد.

برای نویسندگان یافتن لحنی که حقیقت باید با آن گفته شود امری است مهم. معمولاً لحنی ملایم — لحن آنان که حتی به یک مگس هم آزاری نمیرسانند به گوش میرسد. کسی که در حین بدبختی چنین صدائی را میشوند بدبخت تر میشود. این صدای کسانی است که شاید جزء دشمنان نباشند ولی از هم رزمان نیز به شمار نمیآیند. حقیقت جنگ جو است و نه تنها با دروغ بلکه با کسان مشخصی هم که دروغ را نشر میدهند ستیزه میکند.

۵ - مکر کافی برای پخش حقیقت به طور وسیع

خیلی ها که منتخردند از اینکه شهادت گفتن حقیقت را دارند و خوشوقت از یافتن آن و شاید خسته از کوشش لازم برای به کار بردن ساختنش با بی صبری تمام منتظرند که آنها که از منافعشان دفاع میکنند حقیقت را در دست گیرند . آنان به کار بردن مکرهای خاصی را در راه نشر آن لازم نمیدانند بدین گونه است که غالباً بهره کارشان را از دست میدهند . برای پخش حقیقت در هر زمان سدرحالی که آنها در همه جا خفه و پنهان میکردند - مکر به کار برده شده است . کنفوسیوس در یک تقویم تاریخی ملی دست برد . او تنها چند کلمه را عوض کرد . آنجا که متن میگفت : خان سرزمین کویون " وان " فیلسوف را به خاطر اینکه چنین یا چنان گفته بود به طرف مرگ فرستاد کنفوسیوس به جای " به طرف مرگ فرستاد " نوشت " به قتل رساند " آنجا که متن میگفت : فلان امپراتور در اثر سوء قصد فوت کرد کنفوسیوس مینوشت " اعدام شد " . به این وسیله کنفوسیوس راه را برای ارزیابی نوی از تاریخ باز کرد .

در زمان ماکسی که به جای " ملت " اهالی و مردمان " میگوید و به جای " زمین " ملک " از دفاع از بسیاری از دروغ ها دوری میجوید . وی بدین ترتیب هاله جادویی را از الفاظ کنار میزند . کلمه " ملت " مبین نوعی وحدت و یگانگی است و منافع مشترکی را میسراند . پس واژه ملت نمیبایستی به کار رود مگر هنگامی که صحبت از خلق های متعدد است . چون تنها در این صورت است که میتوان اشتراك منافع را آنها به زحمت تصور کرد . اهالی یک سرزمین منافع گوناگون و متباین دارند . این امر حقیقتی است که خفه میشود . بنا بر این کسی که از زمین سخن میگوید و مزارع را برای بینائی و بجائی مجسم مینماید و از بوی زمین مزارع و رنگ آن سخن میگوید در عین حال از دروغ های حاکمین پشتیبانی میکند . چون بارآوری زمین و عشق انسانها نسبت به آن یا کوشششان مساله نیست . مساله قیمت غله است و بهای کار . کسانی که از زمین بهره مند میشوند آنهاست نیستند که غلات را از دل آن بیرون میآورند و بهوس بوی مزارع را نمیشناسد . بهوس با بوهای دیگری آشنائی دارد . در ضمن واژه درست آن هم " مالکیت ارضی " است چون ریاکاری را دشوارتر میسازد . به جای کلمه " انتظام " در جایی که فشار حکمفرماست باید واژه " اطاعت " را انتخاب کرد چون نظم بدون وجود ارباب هم امکان پذیر است و در مفهوم آن چیزی ضعیف تر از مفهوم " اطاعت " وجود دارد . و نیز " شایستگی انسانی " بهتر از " حیثیت " است چه به این ترتیب فرد به آسانی از پیش چشم ناپدید نمیکردد .

نیک پیدا است که چه ارادل و اوپاشی برای دفاع از " حیثیت یک ملت " آماده اند و با چه حاتم بخشی این اشباع شدگان ، افتخار و حیثیت ملی " بین کسانی که آنان را اشباع میکنند اما خود از گرسنگی میمیرند پخش میکنند . امروز مکر کنفوسیوس هنوز به کار بردنی است . کنفوسیوس به جای ارزیابیهای نادرست و قبیح میهنی ارزیابیهای درست را جانشین ساخت . نویسنده انگلیسی توماس مهروس کشوری را در کتاب " خیال پرستی " خود توصیف کرد که در آن نظام عادلانه ای حکمفرما بود . کشور مهروس توصیف او مملکتی که در آن میزبست نبود ولی منهای نظام حکومتی اش به آن شباهت زیادی

داشت . نئین که از طرف پلیس تزاری مورد تهدید بود میخواست استعمار و جبر و سستی که به وسیله
 بهروزواری روسی در جزیره ساخالین صورت میگرفت را بنویسد . نام روسیه را با ژاپن و ساخالین را با
 کره عوض کرد . روش های بهروزواری ژاپن همه خوانندگان را به یاد روش های بهروزواری روسی در ساخالین
 میانداخت اما جزوه مزبور توقیف نشد چون ژاپن دشمن روسیه بود . بسیاری از مطالب را که نمیتوان
 در آلمان راجع به آلمان گفت میتوان در باره اتریش گفت . برای گول زدن يك دولت بدگمان مکرهای
 بیشماری وجود دارد .

xalvat.com

ولتر با نوشتن شعری بی بند و بار در باره باکره ارلثان (ژاندارک) با اعتقاد کلیسا به
 معجزات جنگید . معجزاتی را که او توصیف کرد حتما برای باکره ماندن ژاندارک در میان سپاهیان
 و در دربار و بین کشیشها لازم بود . با ظرافت سبکش و توصیف حوادث عاشقانه ای که زندگی بهروزق
 وبری و توخالی طبقات حاکم به او الهام داده بود موفق شد که طبقات مزبور را وادار به قربانی کردن
 مذهبی کند که به ایشان امکان میداد که با چنین هرزگی زندگیشان را بگذرانند . بهتر از این ها و
 به این ترتیب امکان داد که از راههای غیر قانونی آثارش به دست آنهاست برسد که به قصدشان نوشته
 بود . توانایانی که بین خوانندگانش بودند پخش آثارش را تسهیل و یا تحمل کردند . بدین ترتیب
 پلیسی را که نگهبان لذات ایشان بود قربانی نمودند . ولو کرس بزرگ به صره تاکید مینماید که برای
 پخش بی دینی اپیکوری روی زیبایی اشعارش بسیار حساب میکند .

روشن است که سطح ادبی والا می تواند چون جواز عبوری برای بیان عقاید باشد . گاهی
 هم اتفاق می افتد که باعث برانگیختن بدگمانی شود . در این صورت لازم است که سطح ادبی عمدتاً
 آورده شود . این حالت مثلا در هنگامی است که در قالب پست رمان پلیسی دردهای اجتماع در
 جاهای پنهانی با تردستی توصیف میشود . چنین توصیفهایی برای توجیه وجود رمان پلیسی کافی
 است . شکسپیر بزرگ سبک ادبیش را به خاطر ملاحظاتی سبکتر از این پائین آورد . او به عمد
 مباحثه بین مادر کوریولان و مسرش را - که در حال لشکرکشی به روم بود - با سستی پرداخت نشان
 دهد که کوریولان اگر از اجرای طرحش منصرف شد نه به خاطر دلائل محکم یا تشریح عمیق بلکه برای
 ضعف سرشتی اش بود که او را تسلیم عادات قدیمی اش میکرد . همچنین در آثار شکسپیر - در خطابه
 آنتوان برابر جسد سزار - نمونه ای از مکر برای پخش حقیقت میابیم . آنتوان مصرا تکرار میکند که
 پروتوس قاتل سزار شخص شریفی است ولی در عین حال عمل او را تشریح میکند و وصف عمل پروتوس قاتل
 تاثیر بیشتری از وصف شخص او روی شنوندگان میگذارد . به طوری که وقایع را فصاحتی بیشتر از فصاحت
 خود بخشید و ناطق خودش نیز با شرح این وقایع قانع میشود .

شاعری مصری که در چهار هزار سال پیش میزیست شیوه مشابهی به کار برد . زمان او
 دوران مبارزات طبقاتی شدیدی بود . طبقه ای که تا آن هنگام حاکمیت را در دست داشت با سختی
 برابر دشمن بزرگش یعنی توده های استعمار شده از خود دفاع میکرد . در شعر نامبرده حکیمی در

دربار ظاهر میشود و درباریان را به جنگ با دشمن داخلی میخواند . وی شلوفی ناشی از طغیان طبقات پائین را مصلوا و مسرا چنین توصیف میکند :

اینک بزرگان ملو از آه و ناله اند و خردان پراز شادی . هر شهر میگوید توانایان را از میان خود برانیم

اینک در اتاق کاتبان را باز کرده اند و فهرستها را برده اند . بردگان ارباب میشوند اینک حتی پسر شخص محترم را نمیشناسند . فرزند خانم خانه پسر خدمتکار شده است اینک توانگران را به سنگ آسیا بسته اند . کسانی که هرگز روز را ندیده بودند به روشنائی آمده اند .

اینک آبنوس صند و قهای مقدس که گه شده است و درخت صندل مقدس را برای ساختن تختخواب طعمه دم تیر کرده اند

xalvat.com

ببینید کاخ در عرض یکساعت فروریخته است
ببینید بی چیزان توانگر شده اند . ببینید آنکه نان نداشت اکنون صاحب اتبار غله است
و این اموال کسی دیگر است که انبارش را پر کرده است
ببینید انسان از تغذیه احساس خوشبختی میکند
ببینید آنکه دانه نداشت اکنون دارای انبارهای غله است و آنکه از پخش غله میزست اینک غله پخش میکند

ببینید آنکه گاو برای کشیدن ارابه اش نداشت اکنون گله ها دارد و آنکه حیوان برای گاو آهنش نداشت دارای حیواناتی بیشمار است

ببینید آنکه توانائی ساختن اتاقی برای خود نداشت اینک صاحب یک چهار دیواری است
ببینید مشاوران در انبارهای دانه پناه میجویند و آنکه به زحمت حق داشت سر دیوار بخوابد
اکنون تختخوابی دارد

ببینید آنکه توانائی ساختن قاپی شخصی نداشت اکنون دارای چندین کشتی است و صاحبشان آنها را مینگرد و آنها دیگر به او تعلق ندارند

ببینید آنان که صاحب لباسهای متعدد بودند اکنون ژنده پوشند و آنکه برای خود پارچه نعیمات اکنون پارچه ظرف دارد . توانگر در خواب احساس تشنگی میکند و آنکه نه مانده مشکهایش را کدائی میکرد اکنون دارای خمره های آبجواست

ببینید آنکه از نواختن چنگ چیزی نمیفهمید اکنون یک چنگ دارد و کسی که در خانه اش آوازی خوانده نمیشد اینک موسیقی را میستاید

ببینید آنکه به علت بی چیزی تنها میخواستید اکنون زنان بزرگان را برای همجواری مییابد .
زنی که رویش را در آب نگاه میکرد اینک دارای آینه ای است

ببینید توانایان این کشور بدون یافتن کاری به دنبال آن میدوند • دیگر حساسی به بزرگان
نمیشود • آنکه بی فرمان فرستاده میشد اکنون دیگران را بی فرمان میفرستد •

ببینید پنج نفری را که اربابانشان به دنبال کاری فرستاده اند به اربابان چنین میگویند:
اکنون خودتان به دنبال کارتان بروید ما به مقصد رسیده ایم •

روشن است که این توصیف از بلوایی است که به نظرنج دیدگان بسیار دلپذیر باید جلوه
کند • با وجود این نمیتوان به شاعر ایرادی گرفت • او به صراحت چنین وضعی را محکوم میکند هر چند
که از عهده آن خوب بر نمیآید •

salvat.com

یونان سوئد در جزیره ای پیششهاد میکرد که با در ننگ گذاشتن فرزندان فقرا و فروش
گوشتشان چون گوشت قصایی زندگی راحتی برای هم میپوشانند فراهم کند • سوئد حساب دقیقی تدوین کرد که
نشان میداد که با روی نگرداندن از هیچ عملی میتوان صرفه جوییهای زیادی کرد • سوئد به عمد خود را به
حماقت میزد • او از نوعی طرز فکر که خود از آن بیزار بود با حدت و متددفاع میکرد آنچنانکه تمام ننگ و
فضاحت آن طرز فکر را پیش چشم همه برملا مینمود • هر کس میتوانست خود را فرزانه تر یا دست کم انسان تر
از سوئد نشان دهد به ویژه کسی که تا آن لحظه به نتایج حاصل از برخی عقاید نیندیشیده بود •

تبلیغ برای "تفکر" در هر زمینه ای که باشد برای هدف رنج دیدگان مفید است • چنین تبلیغی
بسیار سودمند است چه در حکومتهای تحت لوای استعمار " فکر کردن " عملی پست شمرده میشود •
فعالیت های سودمند به حال آنانکه در درجات پائین اجتماع نگاه داشته شده اند فعالیتهایی پست به
حساب میآیند • نگرانی مداوم به خاطر برآوردن نیازها و آهانتبه افتخاراتی که به رخ آنها می کشند
که از ملکتی دفاع مینمایند که در آن از گرسنگی میمیرند و بی اعتقادی به رئیس هنگامیکه به سوی فاجعه
میراند و بی میلی به کاری که شکم انجام دهنده اش را سیر نمیکند و اعتراض به وظیفه (رفتاری ابلهانه
داشتن) و بی علائقی نسبت به خانواده هنگامی که از دل بستگی به آن چیزی به دست نمیآید همه اینها
پست شمرده میشود • گرسنه ها به پر خوری متهم میشوند • آنانکه چیزی برای دفاع ندارند بی غیرت
لقب میگیرند • کسانی که به ستگران خود مشکوکند به ظنن بودن از زور و توانائی خود متهم میشوند
و آنها که به ازا ، کار مزد میخواهند مورد اتهام تنبلی قرار میگیرند و غیره

تحت لوای چنین حکومتهایی " تفکر " به طور کلی پست محسوب میشود و شهرت بدی
دارد • آنرا دیگر در هیچ جا نمیآموزند و به محض اینکه اظهار وجود کند مورد شکنجه و تعقیب قرار
میگیرد •

با وجود این همیشه زمینهای باقی میمانند که در آن میتوان بدون جلب کیفر به موفقتهای
تفکر اشاره کرد • زمینهایی که در آن استبداد های گوناگون به تفکر نیاز دارند • مثلا میتوان موفقتهای
تفکر را در زمینه امور نظامی و فنی توصیف کرد • تشکیلاتی که امکان دهد که ذخیره بشم را طولانی کرد
و منسوجات ترکیبی ساخت نیاز به تفکر دارد • ساختن غذایه تغذیه و آماده کردن جوانان برای جنگ

نیز محتاج به تفکر است و میتوان آنرا توصیف کرد • از مدح جنگ هدف نسنجیده چنین تئوری میتوان به چابکی پرهیز نمود • بدین ترتیب تفکر - ابتدا در باره بهترین راه انجام يك جنگ - ممکن است منجر به این پرسش شود که آیا چنین جنگی معنی دارد ؟ و پس از آن میتوان به یافتن بهترین راهها برای پرهیز از جنگی بی معنی پرداخت •

xalvat.com

طبیعتاً طرح این مساله در ملا عام مشکل است • بنا براین هنگامیکه تبلیغات برای تفکر انجام شد آیا ممکنست که از آن استفاده کرد یعنی آماده اش ساخت تا بر روی حوادث اثر گذارد ؟ آری چنین میتوان کرد •

در زمانی چون زمان ما زورگویی - که برای استثمار بخشی (اکثریت) از مردم به وسیله بخشی دیگر (اقلیت) اعمال میشود - با برجا نمیتواند ماند مگر آنکه در مردم نوعی رفتار اساسی در همه زمینهها موجود باشد • کشفی در زمینه جانور شناسی نظیر کشف داروین انگلیسی میتوانست به طور ناگهانی استثمار را مورد خطر قرار دهد • با وجود این طی مدت زمانی این کشف تنها خاطر کلیسا را مشغول داشت در حالی که پلیس متوجه هیچ چیز نبود • تحقیقات فیزیک دانان در زمینه منطق طی سالهای اخیر منجر به نتایجی شده است که بر رزم همه چیز میتوانست يك سلسله اعتقادات سودمند برای زورگویی وجبر راهتهدید کند • هگل فیلسوف رسمی پروس که جذب تجسمات مشکل منطق شده بود روشهای خارج از بهائی در اختیار کلاسیکهای انقلاب - مارکس و لنین - گذاشت • تکامل علوم پیوسته است منتها با آهنگهای نابرابر در بخشهای گوناگون و دولت نمیتواند همه بخشها را زیر نظر بگیرد • مبارزان حقیقت میتوانند محل مبارزه را انتخاب کنند به طوری که از چشم دشمن پنهان باشد • مهم آن است که روش درستی برای تفکر آموخته شود • مدتی که در همه چیز و در همه پدیده ها جنبه متغیر و دگرگونی پذیر آنها را میجوهد • حاکمان از تحولات مهم بیزارند • مایلند که اوضاع همان طور که هست باقی بماند • بهتر بود که ماه میایستاد و خورشید گردش خود را ادامه نمیداد حتی به مدت هزار سال اگر امکانش باشد • بهتر بود که آنها که شلیک کردند دیگر طرف حق پاسخ به گلوله هایشان را نداشت • برای ایشان لازم است که آخرین شلیک کنندگان باشند • روشی که جنبه های از میان رفتنی را به طور برجسته نشان میدهد وسیله خوبی برای شهادت دادن به رنجبران است • اصل دیگری که باید پیش چشم * پیروزمندان گذاشت آنست که در هر چیز و در هر وضع تضادی به وجود میآید و رشد میکند • روش مطالعه ای نظیر متد دیالکتیک - حکمت جریان و سیر پدیده ها - میتواند در بررسی موضوع هائی که برای مدتی از نظر حاکمان دور میمانند به کار رود • چنین مدتی را میتوان در زیست شناسی یا شیمی به کار برد اما میتوان بی آنکه رسوائی زیادی به بار آید چنین روشی را برای توصیف سرنوشت اعضای يك خانواده نیز مورد استعمال قرار داد • روابط يك چیز با بسیاری از چیزهای دیگر که در حال دگرگونی جاودانی اند برای مستبدان عقیده خطرناکی است و میتوان آنرا به گونه های مختلف بیان کرد بی آنکه دست آویزی به پلیس داده شود • توصیف تمام شرایط و جریانهای که متضمن شخصی که تنباکوفروشی باز میکند میشود میتواند ضربهای جدی

به قلدوران وارد آورد • با کنی تفکر هرکسی چرای آنرا خواهد فهمید • دولت‌نهایی که مردمرا به بدبختی میکشند باید کاری کنند که در این بدبختی مردم به دولت نیندیشند • چنین دولت‌نهایی بسیار از قضا و قدر صحبت میکنند • مفسر بدی اوضاع قضا و قدر است و نه آنها • کسی که سرچشمه این بدی اوضاع را میجوید پیش از آنکه در جستجوی متوجه دولت شود زندانی میگردد • ولی امکان دارد که مخالفت کرد و در کلیات ماند • میتوان با برگونی در باره قضا و قدر مقابله کرد • میتوان نمایاند که سرنوشت انسان ساخته دست انسان است • راههای گوناگونی برای انجام این کار موجود است • به عنوان مثال میتوان داستان مزره ای مثلاً در ایسلند - را تعریف کرد • در سراسر دهکده دهن به دهن میگردد که این مزره جادو شده است • یک زن دهاتی خود را در جاه انداخته است و یک دهقان خود را به دار کشیده است • روزی عروسی ای برپا میشود • پسر دهقان دختری را به همسری میگیرد که چند تنه زمین جهیزه دارد • طلسم مزره شکسته میشود • در دهکده درباره این تحول خوش عقاید مختلفی وجود دارد • بعضی ها آنرا نتیجه سرشت شجاع دهقان جوان میدانند و دیگران علت این تغییر را به زمینهای جهیزه زن دهقان که زندگی در مزره را ممکن ساخته است نسبت میدهند ••• اما حتی از تعریف یک منظره هم - هنگامی که در وصف طبیعت آفریده های دست بشر آمیخته شوند - میتوان به همین نتیجه رسید •

xalvat.com

برای بخش حقیقت مکر لازم است •

خلاصه

حقیقت اصلی زمان ما (شناسائی آن به تنهایی مارا پیش نمیبرد ولی بدون آن نیز نمیتوان به هیچ حقیقت مهم دیگری رسید) این است که قاره ما در وحشیگری فرو میرود چون روابط مالکیت حاکم بر وسائل تولید را به زور نگهداری میکنند •
نوشتن جملات شجاعانه ای که نشان دهد که وضعی که در آن فرو میریم وحشیانه است (و البته این حقیقتی است) اگر دلائل فرورفتن در این وضع را به طور روشن از آن نتیجه نتوان گرفت به چه کار میاید ؟

ما وظیفه داریم که شرایط وحشیانه حاکم بر کشورمان و حقیقت را در مورد آن بگوئیم تا انجام کاری که منجر به از میان بردن آن شرایط خواهد شد یعنی این روابط مالکیت را دگرگون خواهد کرد میسر گردد • ما باید این حقیقت را به آشنائی بگوئیم که بیش از همه از این روابط رنج میبرند و بیش از همه به دگرگونی آن دل بسته اند یعنی به کارگران و به کسانی که میتوانیم وادارشان سازیم تا آنها متحد شوند یعنی کسانی که با وجود سهم بردن از سود کار خود مالک وسائل تولید نیستند •

پنجم آنکه باید با مکر عمل کنیم •

این پنج مشکل را باید باهم و در یک آن حل کنیم چون نمیتوانیم حقیقت را در مورد شرایط وحشیانه بگوئیم بی آنکه بقسائیکه از این شرایط رنج میبرند فکر کنیم • هنگامی که در عین این که هر نوع تهدید

ناشی از ترس را مدام کنار میزیم روابط واقعی را — بادر نظر گرفتن همیشگی آنها می که حاضرند شناسانند
 حاصل لز این کاوش را به کار برند — میجوئیم باید بیندیشیم که حقیقت را طوری تقدیمشان کنیم که بتوانند
 در دستشان به سلاحی مبدل گردد و ضمناً با مکر کافی عمل کنیم تا امکان کشف و جلوگیری از این اعمال
 به وسیله دشمن نباشد .

اینها اصولی هستند که از نویسنده ای که باید حقیقت را بگوید خواسته میشود .

پایان

x x x x x x x x x x x x x x x x

xalvat.com

کجروان

فریاد شوق از سر هر کوی و بام خاست	روزی گذشت پادشاهی از گذر گهی
کاین تابناک چیست که بر تاج پادشاست	پرسید زان میانه یکی کودک یتیم
پیدا است آنقدر که متاعی گران بهیاست	آن یک جواب داد چه دانیم ماکه چیست
این اشک دیده من و خون دل شفاست	نزدیک رفت پیرزنی گوز پشت و گفست
این گرگ سالهاست که با گله آشناست	ما را به رخت و چوب شیبانی فریفتاست
آن پادشا که مال رعیت خورد گداست	آن پارسا که ده خرد و ملک رهزن است
تا بنگری که روشنی گوهر از کجاست	بر قطره سرشک یتیمان نظاره کن

پروین به کج روان سخن از راستی چه سود

کو آن چنان کسی که نرنجد ز حرف راست

از شاعر خلق : پروین اعتصامی

در حال رشد؟

عقب مانده؟ عقب نگاه داشته شده؟...

از جنگ دوم به اینطرف مطالعه در احوال و مسائل و مشکلات جامعه انسانی در مجموع و درباره آن قسمت از جهان که مردمش در بحبوحه تمدن انسانی هنوز نیازهای ابتدائی انسانی را بر نیاورده اند رونق بسیار گرفته است. در قسمت پیشرفته نیز بخشهای رشد نیافته موجود است؛ تصویب لایحه کمک به "فقر" در امریکا و وجود بیکاری بازم در امریکا معلوم میدارد که صرف خزانة بدون کافی برای بهتر زیستن نیست. نحوه استفاده از "کنج" به مراتب مهتر از یافتن و داشتن آنست. با وجود این نباید تصور کرد که مسائل هر دو گروه یکسان است. دنیای کم رشد چنان وضع اسف باری دارد که نگو و نپرس...

xalvat.com

وقتی فاجعه اول بهمین پیش آمد و چتر بازان دانشگاه را خونین نمودند مطابق معمول به جای مسیبان حمله فیر موجه دانشجویان را زندانی کردند و به عو فر باز پرسیان دادگستری باز پرسیان نظامی و ماموران سازمان امنیت جوانان آزاده را مورد باز پرسی قرار دادند ضمن یکی از همین جلسات باز پرسی آقای مامور سازمان مزبور به اینجانب گفت: "یکی از اشتباهات عمده تاسیس و توسعه دانشگاه بوده است. مفلکت را این دانشگاه بهم ریخته و اصولا وقتی همه مردم بیسوادند تحصیلات دانشگاهی به چه کار میاید؟ باید تحصیلات عالی را محدود نمود."

در سال جاری دانشگاه تنها ۲۰۵۰ دانشجوی پذیرفت. پیش از آن روز نیز غلامی از سیاست تحدید تعلیمات عالی بروز یافته بود و در گوشه و کنار از تعطیل دانشگاه نیز صحبت میشد و قبل و بعد از آنروز باز هم مطالعاتی در باب "جوانان" و "تعلیم و تربیت" و "آموزش حرفه ای" و "چگونگی توسعه و رابطه آن با تعلیم و تربیت" و بالاخره "نقش دانشجویان در کشورهای کم رشد" انجام میشد و میشود. باره ای از این مطالعات منتشر شده است و قسمتی دیگر هنوز در دست مطالعه است.

مسائل ما را به عنوان "عضو جامعه انسانی" و "عضو کشورهای کم رشد" نمیتوان در یک مقاله خلاصه کرد. مسائلی را که در سراسر جهان مطالعه میشود و صدها کتاب و جزوه و مقاله راجع به آنها نشر یافته و میاید نمیتوان لقمه کرد و به دست خواننده محترم داد. بنا بر این بهتر است در این مقاله خصوصیات و مشکلات عمده دنیای در حال رشد یا عقب نگاه داشته شده یا... و راههای عمده توسعه را که متفقالیه است فهرست کنیم و در مقاله ای دیگر به "تعلیم و تربیت و رابطه آن با توسعه و رشد اقتصادی - اجتماعی" و "نقش دانشجویان" بپردازیم.

الف - تعریفهای از واژه "ماندگی"
 xxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxxx

واژه های گوناگونی را که در عنوان مقاله آوردم کافیت تا معلوم دارد که از نیای ما تعریفها متفاوتی شده است . از آنجا که این تعریفها خود بخود گویاست و با توجه به اثرات سیاسی - اقتصادی ای که قبول هریک از آنها - چه در کشورهای کم رشد و چه در کشورهای پیشرفته دارد بهتر دیدم که خواننده گرامی را از آنها مطلع نمایم . کشورهای کم رشد را صفات معیبه ایست به این قرار :

۱ - ملاکهای دموگرافیک

salvat.com

ت
 ۱ - مرگ و میر و به ویژه مرگ و میر نوزادان بسیار است . بالا رفتن متوسط عمر یکی از خصوصیات عصر ماست . در قرن هجدهم متوسط عمر در اروپا ۳۰ سال بود و اکنون در کشورهای پیشرفته ۶۵ تا ۷۰ و در کشورهای کم رشد همان ۳۰ تا ۳۵ سال است با این تذکره که در کشورهای اخیر با پیشرفت نسبی بهداشت و درمان متوسط عمر نیز رو به بالا رفتن است . در باره مرگ و میر اطفال ارقام زیر مبین اختلاف فاحش بین این دو گروه کشور است :

سوئد ----- ۲۶ در هزار

هند ----- ۱۳۶ در هزار

شیلی ----- ۱۶۰ در هزار

ب - زاد و ولد بسیار است . تولید مثل در میان انسانهای معالک کم رشد بیشتر است از زاد و ولد در کشورهای پیشرفته و باز بیشتر است از اروپای قرن هیجده و نوزده (۴۰ تا ۵۰ در هزار در کشورهای کم رشد و ۳۵ تا ۴۰ در هزار در اروپای دیروز) با این تفاوت که پیشرفتهای پزشکی امید به زندگی را در کشورهای کم رشد بیشتر نموده است . چرا افزایش جمعیت تا این اندازه است؟ وقتی به مشکل جمعیت رسیدیم به این سوال پاسخ خواهیم داد .

ج - گرسنگی و تغذیه ناقص . نقشه جغرافیائی گرسنگی منطبق است بر نقشه جغرافیائی دنیای کم رشد . گرسنگی و تغذیه ناقص به صورت مزمن و مستمر از دیرباز وجود دارد و بزرگترین دشمن مردم کشورهای کم رشد است و عده ترین مانع پیشرفت آنها . اما گرسنگی تنها به صورت مستمر و مزمن مزاحم نیست . قحطی های دوره ای کم کشتار نمیکند . به علاوه تنها کم بود مواد غذایی مساله نیست نبود تجهیزات ضروری برای نگاهداری مواد غذایی از فساد هم به آن افزوده میشود . اگر بخواهیم گرسنگی مزمن را به رقم نمایش دهیم باید بگوئیم که غذای مصرف شده در روز برای هر فرد در دنیای کم رشد کمتر از معادل ۲۰۰۰ کالری است .

۲ - ملاکهای اقتصادی

۱ - به گفته فرانسوا پرو اقتصاد کشورهای کم رشد " اقتصادی نا هم آهنگ و پراکنده است "

توضیح آن که :

بین‌المللی کار و تمام بدبختیهای کشورهای کم‌رشد بازار همین "تقسیم بین‌المللی کار" است. این تقسیم بر اساس منافع متقابل صورت نگرفته بلکه بر اساس یکطرفه و به نفع کشورهای صنعتی انجام شده است. مارکوفانو روشن میکند که حتی کشورهای نیمه‌رشد یافته هم که در تلاش جبران عقب ماندگی و رسیدن به کشورهای پیشرفته ترند بیشتر به توسعه صنعتی پیشرفته ها نفع می‌رسانند تا به خود و موجب سرعت بیشتر در پیشرفت آنها و بالتجیه جدائی بیشتر خود با آنها میشوند چرا؟ برای اینکه به گفته فرانسوا پرو (رجوع شود به: سطح‌های توسعه و سیاستهای رشد) کشورهای کم‌رشد به سه‌گروه تقسیم میشوند - اول کشورهای کم‌رشد که تحت رژیم استعماری و به وسیله دولتهای خارجی که این کشورها را به تصرف درآمده اند اداره میشوند. در این گونه کشورها اقتصاد ملی و رشد اقتصادی مفهوم پیدا نمیکند و تصمیمات اقتصادی از طرف دولت اشغالگرو به ضرر کشور اشغال شده اتخاذ و به عمل گذارده میشود.

xalvat.com

- دوم کشورهای کم‌رشد که از طریق مراکز بزرگ تجاری با دنیای خارج مربوط اند مانند چین پیش از انقلاب و بنادر آزاد که در آنجا بر اثر نفوذ اروپائیان مراکز بزرگ تجاری پدیدار شد و به تدریج بر اقتصاد ملی تسلط یافت و جهت سرمایه‌های ملی را تخریب داد. آزمایش چین بدون احتیاج به بنادر آزاد در غالب کشورهای کم‌رشد اجرا شده است و میشود.

- سوم کشورهای توسعه نیافته که از راه مراکز صنعتی با کشورهای صنعتی مربوط اند مانند آمریکای لاتین. سرمایه‌گذارهای سرمایه‌داران ایالات متحده آمریکای جنوبی را به تیول خود مبدل ساخته است. قدرت سرمایه‌گذاری صنعتی این سرمایه‌داران سرمایه‌های ضعیف داخلی را از بخش صنعتی رانده و به بخش تجارت و سوداگری متوجه نموده است. در نتیجه بخشهای ضعیف به نفع بخش‌های قوی هر روز ضعیف‌تر میشود و هر سه گروه در تحت سلطه کامل اقتصاد کشورهای غالب قرار میگیرد. موجات القائی به وسیله اقتصاد سلطه و حدود تحمیلی به مکانیسم توازن و برابری بالانسها و بی‌ثباتی القائی بولی نتایج سلطه اقتصاد سلطه بر اقتصاد تحت تسلط است. نبود توازن‌ها دائم اقتصاد تحت تسلط را تهدید و مانع توسعه هم‌آهنگ آن و به ویژه رشد صنعت میشود. و بالاخره میردال چگونگی روابط بین کشورهای رشد یافته و کم‌رشد را علت عدم رشد میدانند و با توجه به امر تراکم سرمایه در سیستم مبادله آزاد معتقد است که اگر در سطح ملی بتوان با اتخاذ تدابیری از تمرکز زیاد سرمایه جلوگیری کرد و اثرات مبادله آزاد را خنثی نمود در سطح جهانی تا هنگامی که یک دولت جهانی به وجود نیامده است این کار ناممکن است. چه هیچ مقامی برقراری و اجرای یک سیستم کنترل را نمیتواند به عهده داشته باشد. وضع و حال پریشان اقتصادهای کم‌رشد به روشنی تمام این واقعیت را نشان میدهد. ثروتهایی که در غرب هر روز بیشتر میشود از سرزمین گرسنگان میاید. میردال بعین واقعیت نیز واقف است که صرف تحصیل آزادی سیاسی به فاجعه خاتمه نمی‌بخشد و بازیهایی طبیعی قدرتهای بازار در جهت ایجاد رکود و حتی پسرفت اقتصادی ادامه مییابد. کشورهای کم‌رشد در دایره

در حال حاضر ، متاسفانه ، صفحات ۲۲ و ۲۴ در اختیار نیست .

ای، محاط شده اند که راه گریز از آن مشکل است. این کشورها باید در همه زمینه‌ها پیش‌بروند و برای این کار هم مسائل بسیار محدودی دارند.

xalvat.com

اهمیت مسأله ولزوم فهم و درك آن ایجاب مینماید که در تعریف توسعه نیافته دورتر برویم

و ببینیم که طمای علوم اجتماعی کشورهای غربی چه اندازه از حقایق را نگفته اند و بعضی توصیه‌ها را چرا میکنند. مسأله جمعیت و افزایش سریع آن در کشورهای کم‌رشد تا حدی از اصل علت پیروی میکند علت جز فقر و گرسنگی چه میتواند باشد؟ در اروپای قرن نوزدهم چنین بود. تجارب علمی معلوم داشته اند که بین کمبود مواد سفید، ای و زیادی زاد و ولد رابطه ای علت و معلولی وجود دارد (کتاب ژئوپلیتیک گرسنگی اثر ژ. د. و کاسترو رئیس سابق سازمان جهانی خواروبار و کشاورزی). علاوه بر فقر غذائی نبودن هیچگونه وسیله برای گذراندن ساعات فراغت را نیز از جمله علل زیادی زاد و ولد توان شمرد. اما گذشته از این دو عامل که در تحلیل نهائی ناشی از رابطه دو دنیاست یک علت مهم رابطه ای نیز وجود دارد: سرمایه گذاری در کشورهای کم‌رشد و ایجاد بخشهای صنعتی ای بیگانه از اقتصاد ملی از جانب کشورهای پیشرفته جز به عشق کارگران ارزان چه دلیل دیگری میتواند داشت؟ جای بحث نیست که با شرایط مساوی هیچ سرمایه ای کشور خود را به قصد کشور دیگری که درجه تأمین آن هم کمتر باشد ترك نمیکند. بنا بر این سرمایه گذارها در کشورهای کم‌رشد باید بازدهی آنقدر بالا داشته باشد که بتواند جبران نابودی اصل سرمایه را هم - که با وقوع انقلابات داخلی بسیار محتمل است - بنماید. ماده اولیه ارزان و کارگر ارزانتر است که سرمایه خارجی را جلب مینماید. اما اگر نیروی انسانی فراوان و بیکار وجود نداشته باشد طبیعی است که استخدام کارگر با مزد کم ممکن نمیشود. تشویق زاد و ولد محتاج فرستادن مبلغ نیست. کافی است که مزدی اندکی بالاتر از سطح درآمد انبوه دهقانان گرسنه این گونه کشورها به کارگران پیشنهاد شود. وقتی پای کار غیر کشاورزی به میان آید و راه درآمد تازه ای عرضه شد خانواده های دهقانی که همواره جز بازو سرمایه ای دیگر ندارند به تهیه بازوهای بیشتری تشویق میشوند. از این گذشته عوامل اقتصاد مسلط به وسیله گروههایی که با آنها اشتراك منافع دارند احتیاجهای تازه ای میآفرینند که انسان گرسنه خود را ناگزیر از تهیه آن ببیند. برآوردن نیازهای جدید محتاج درآمد جدید و بالتنتیجه محتاج "بازوان جدید" است. (به این امر ژان پل سارتر توجه نموده است در: استعمار و استعمار نو و بازتوده‌ها)

باز همه درآمدهای خود برای تأمین نیازها از پس‌انداز برای استهلاك سرمایه (کاو و تخم و...) باز میمانند و احتیاجشان به بازو به جای دیگر عوامل تولید بازم بیشتر میشود. به این ترتیب خواننده گرامی ملاحظه میکند که افزایش سریع جمعیت بی علت نیست و خود ناشی از رابطه با جهان رشد یافته است. يك اما میماند و آن اینکه سرزمینهایی نیز وجود دارند که با وجود رابطه استعماری افزایش جمعیتشان سریع نبوده است (نظیر ایران). سریع نبودن افزایش جمعیت در این کشورها به اصل علت و معلولی خدشه ای وارد نمیسازد چه جلوگیری از توسعه سایر رشته های فعالیت اقتصادی برای

آزاد و فراوان ساختن نیروی انسانی در صورت عملی بودن برای استعمار بسیار مفیدتر است چه هم
 از مشکلات ناشی از افزایش جمعیت پرهیز میشود و هم بازرگانی و ارزان در اختیار است. **خاور میانه**
 تا به امروز به علت کمی جمعیت این سیاست استعماری ضد انسانی را تحمل نموده است. **به عنوان**
 مثال میتوان گفت که در طول مدتی که شرکت نفت به عملیات اشتغال داشت سراسر دشت خوزستان
 خشک و سوزان بود و هیچ فعالیت صنعتی قابل ذکری هم به وجود نیامد و رشد نکرد.
 در دهساله اخیر در پی قیامهای ملی و صیانهای ملت‌های سه قاره عقب نگاهداشته
 شده سیاست استعمار تغییر پذیرفته و سرمایه فقط متوجه مواد اولیه و تهیه آن شده است به این
 معنی که سرمایه داران ممالک مسلط ترجیح میدهند که فقط ماده اولیه به دست آورند و در موسسات
 صنعتی در کشورهای خود به کالاهای صنعتی مبدل سازند. رشد جمعیت و لزیم تهیه کار برای بیکاران
 در خود کشورهای پیشرفته و از بین بردن رقابت آزاد در خرید مواد اولیه و به دست آوردن انحصار
 خرید نیز در این تغییر سیاست بی اثر نیست. **باز هم به عنوان نمونه باید گفت که در ایران به هنگام**
 ملی شدن صنعت نفت از ۲۰ تا ۲۲ میلیون تن نفت اخراجی ۲۵ میلیون تن آن در پالایشگاه آبادان
 تصفیه میشد و حال آنکه امروز از ۸۰ تا ۸۵ میلیون تن نفت استخراجی تنها ۱۷ میلیون تن در آبادان
 تصفیه میشود.

xalvat.com

و چرا اقتصاد کشورهای کم رشد ناهم آهنگ است؟ پیش از پاسخ به این پرسش باید سوال دیگر
 را مطرح کنیم و به آن پاسخ گوئیم. چرا در کشورهای کم رشد طبقات متوسط رشد نکرده اند و در حال
 حاضر چه مشخصاتی دارند؟ مانع رشد طبقات متوسط عامل "رابطه" بوده است و کوشش برای ایجاد
 نوعی طبقه یا طبقات متوسط که بهتر است آنها را عوامل فروش بخوانیم. **به عنوان توضیح بهتر میبینم که**
 چگونگی تطور اجتماعی ایران معاصر را - که در کشورهای رشد نیافته مینا نظیر آنرا میتوان دید - بررسی
 نعیم: طبقه یا طبقات متوسط ایران در دوره فتحعلی شاه و نیابت سلطنت عباس میرزا به صنعت روی
 آورد. **بهره‌رسانی ملی در این دوره کوشش داشت تا با استقرار صنعت استقلال عمل خود را حفظ کند**
 اما این کوشش در اثر رقابت صنایع خارجی و جنگ ایران و روس و اعمال نفوذ سیاسی ناکام ماند. **از این**
 زمان به بعد بین دو نیرو تصادم به وجود آمد: **بین نیروی بهره‌رسانی ملی و نیروی استعمار که کوشش**
 داشت طبقه متوسط را به انقیاد اقتصادی در آورد و به نمایندگی فروش مبدل سازد. **کوششهای "ابرمرد"**
 امیرکبیر برای رواج صنعت در کشور با توجه چینی میرزا آقاخان نوری و مادر شاه و با شهادت آن مرد
 بزرگ ناکام ماند. **از آن پس کوشش برای صنعتی کردن کشور نه از جانب دولت بلکه از جانب همین طبقات**
 انجام میشد که همه شکست خورد و به تدریج سرمایه ها متوجه خرید ده و وارد نمودن و به فروش رساندن
کالا شد. آن بهره‌رسانی که میشد عامل دینامیکس خوانند به دست استعمار بسیار ضعیف شد و به عوض
 ترکیبی از فتوئال اداری و بهره‌رسانی وابسته قدرت گرفت. **اما این قدرت هم از آنجا که به عامل "رابطه"**
 تکیه دارد پوئالی است و نه تنها عامل دینامیکس نمیتوان خواند بلکه باید ترمز و مانع تحمیل استقلال

ملی و اجزای برنامه رشد اقتصادی هم آهنگش شمزد . باز در ده سال اخیر استعمار و به خصوص آریکائیون از اجرای نویی برنامه اقتصادی در کشورهای کم رشد حمایت مینمایند که منجر به پیدایش طبقه متشکل متوسط و سوداگر شود به طوری که بتوان با تکیه بر روی آن نظام جهانی فعلی را حفظ کرد . در این برنامه رشد رشته‌های فعالیت صنعتی خصوصی مانعی ندارد به شرط آنکه این صنایع به حريم مواد اوليه کشورهای مسلط دست نیازد . نگاهی به برنامه دولت منصر و شش ماده کذایی معلوم مینماید که چه کوششی به نفع این طبقه و برای متشکل کردن آن اجرا میشود . ضرر این کار چیست ؟ ضررش اینست که هیچ برنامه اقتصادی مستقل و هم آهنگ قابل اجرا نیست مگر با جلوگیری از فرار و خروج سرمایه های ملی و بسیج تمامی يك ملت . رشد بورژوازی سوداگر مانع از وصول به مرحله خیز اقتصادی و داشتن اقتصادی منکی به خود و در عین حال فرار و خروج سرمایه ها از کشور است . منافع خاص بورژواهای سوداگر ایجاب مینماید که سایر طبقات رشد نکنند و به همین علت است که برخی از خبره نمایان کشورهای رشد یافته توصیه میکنند که طبقات متوسط سوداگر تقویت شوند . مساله بسیار مهمی که از چشم انداز بعضی از صاحب نظران کشورهای رشد یافته مخفی مانده است مساله " اداره " و نقش سازمان اداری در کشورهای استعمار زده است . آنچه از سازمان اداری میآوردند نداشتن کادر و درست نجرخیدن و ناهم آهنگی آن است و کمتر به مناسبات آن با جامعه استعمارزده و قدرتهای استعماری و نحوه ترکیب و ساختمان آن سخن به میان میاید . تا هنگامی که بهره برداری از منابع ملی پیش نیامده بود و بازار و تجارت خارجی کسب اهمیت نکرده بود به عبارت دیگر تا وقتی که بخش مهمی درآمد ها و ثروت حائز اهمیت نبود و کشاورزی و روستاها منبع درآمد عده گروه صاحب امتیاز به شمار میرفت صرفه در ضعف اداره و بی اثر بودن آن بود به این مناسبت تمرکز اداری معنای امروز را نداشت اما از وقتی که برای استعمار بازار و منابع ملی کشورهای استعمار زده اهمیت پیدا کرد بزرگ مالکان در پی منابع جدید درآمد ناچار از حالت تفرقه و جدانستن و به اصطلاح خان خانی بی شکل درآمدند و در سازمان اداری کشور متمرکز شدند . وقتی میشود با يك معامله میلیونها به جیب زد احمقانه است که تنها به درآمد کشاورزی اکتفا نمود . هزارفامیل در پی ضرورت " وضع جدید " متشکل میشود . استعمار و این هزارفامیل که چرخهای سازمان اداری کشورهای استعمارزده در جهت منافع آنان میچرخد ناچار به " بازار " احتیاج دارند . باید گروهی را یافت که نقش واسطه را بازی نماید . این گروه باید سوداگران وابسته شان نامید زاده مناسبات اداره و جامعه و مناسبات اداره و قدرتهای استعماری است . بهیشت و توسعه تحصیلات دانشگاهی که طبعا فرزندان این دو گروه به علت امکاناتی که داشته اند ' ز آن بیش از دیگران برخوردار بوده اند منجر به پیدایش گروه تازه ای شده است که چرخ امر را در جهت استثمار مشترک استعمار و گروه های صاحب امتیاز بهتر و فنی تر به گردش در میآورند . جمعی از صاحب نظران کشورهای استعمار زده این سوال را پیش میآورند که چرا با آن که سازمان اداری در این گونه کشورها پراز تحصیل کرده ها و درس خوانده ها و فرنگ رفته هاست و پیران

جای خود را به جوانان درس خوانده داده اند هنوز چرخ بر محور سابق میچرخد و اوضاع زرد بدتر میشود. حقیقت آنست که این گونه صاحب نظران توجه ندارند که تضایرا باید در حال حرکت مورد مطالعه قرار داد. بدی و خوبی سازمان اداری پیش از آنکه به خوبی یا بدی اعضا وابسته باشد به مناسبات آن با جامعه مربوط است. امروز این کشورهای استعمار زده نیستند که بر سازمان اداری تسلط دارند و چرخ اداره در جهت منافع آنها گردش نمیکند. این اداره است که سرنوشت ملت و منافع آنرا در اختیار دارد و با آن هر چه بخواهد میکند. گروه های صاحب امتیاز با عضویت در سازمان اداری متشکل شده اند و بر جامعه تسلط تهر آلودی یافته اند. حکومت های دیکتاتوری زاده همین مناسبات و حافظ آنند. آن عده از درس خوانده ها که قبول خدمت میکنند اگر نخواهند از جمله صاحب امتیازان باشند یا ناچارند به ترک اداره و با محکوم به بیوستن به صف مردمی که فشار زندگی آنان را به اداره کشانده تا فقط "مجری" باشند.

xalvat.com

توجهی به نقش دستگاه های اداری در حکومت ملی دکتر صدق و مطالعه چگونگی کودتای ۲۸ مرداد و نیز قیام علیه لومویا در کنگو معلوم میکند که "اداره" با چه شدتی بر استقلال عمل خودو عدم استقلال جامعه اصرار دارد. ژان پل سارتر در مقاله ای تحلیلی و مفصل تحت عنوان "اندیشه سیاسی لومویا" مناسبات اداره (که بزرگ مالکان و سوداگران وابسته و کادرها را دربر میگیرد) با استعمار از طرفی و با جامعه کنگو از سوی دیگر را عامل ناکامی و قتل لومویا میداند. در این فرصت مجال بیشتر نیست و ناچار به همین مقدار توضیح بس میکنم.

و اکنون میتوان توضیح داد که چرا اقتصاد کشورهای کم رشد ناهم آهنگ است؟ اقتصاد این کشورها ناهم آهنگ است زیرا فعالیتهای عده اقتصادی متوجه سوداگری است. مطالعه بازار زمین در تهران (موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی) معلوم کرد که بدون کمک سازمان اداری که در این مورد شهرداری تهران است ممکن نبود که اینهمه سرمایه از رشته فعالیتهای شریخش اقتصادی متوجه سوداگری زمین گردد. توضیح آنکه قسمت شهرسازی شهرداری در واقع تحت اختیار زمین خوارا به تهیه نقشه معابر و توسعه شهر نه بادر نظر گرفتن نیازهای جامعه شهری بلکه با توجه به منافع سودا گرانه مهربازد و شهرداری از کیسه فتوت جامعه شهری مخارج خیابان کشی و آب و برق و آسفالت و سایر تجهیزات اولیه را میدهد تا به زمینها ارزش دهد و به صاحبان آن نفع رساند. این یک نمونه است و در تمام زمینه های فعالیتهای اقتصادی سازمان اداری به جای آنکه موجب هم آهنگی این فعالیتهای گردد باعث ناهم آهنگیها و ناسامانیهاست. علاوه بر این در کشورهای استعمار زده سرمایه ها به اجبار متوجه فعالیتهای است که برای قدرتهای استعماری و شرکاء آنان نفع حد اکثر را دارد. این گونه فعالیتهای آنجا که توجهی به منافع جوامع استعمار زده ندارند از فعالیتهای ^{معه} جدا و با آن بی رابطه است. و باز منابع عده ثروت این کشورها در اختیار بهره کشان خارجی است و برای اینکه تا سرحد امکان از تسلط جامعه بر منابع ثروت خودش جلوگیری شود به دور این فعالیتهای

برده ای پولادین کشیده شده است و علاقه تأثیری بر بخشهای دیگر اقتصادی دارند و نرابطه‌ای به آنها ۱۰ اما اقتصاد کشورهای استعمارزده در عین حال دارای نظم است و از قوانین معینی پیروی مینماید. قواعد مسلط بر اقتصاد کشورهای استعمارزده " قواعد سوداگری " است به این بیان که مجموع دستگاه اقتصادی این کشورها را میتوان به دستگاه قره کشی بخت آزمایی مانند کرد یعنی محاسبه احتمالات چنان صورت میگیرد که از مجموع درآمد ملی تنها ۵ تا ۱۰ درصد به عنوان جایزه !! به جامعه تولیدکننده درآمد و ۹۰ تا ۹۵ درصد به گروه صاحب امتیاز و استعمار خارجی به عنوان نفع تعلق گیرد

اگر رشته های فعالیت اقتصادی دارای رابطه ای منطقی و هم آهنگی لازم شوند و به طور هم آهنگ رشد یابند تقسیم درآمد به ناچار از صورت فعلی خود بیرون میآید و در عین حال نیز جریان یک طرفه سرمایه از جامعه بسوی صاحب امتیازان داخلی و از آنان به کشورهای رشد یافته تخییر میکند .

به خاطر جریان این گونه سرمایه است که کار در جهان به طرز کنونی تقسیم شده است . تقسیم بین المللی کار به این صورت در عین آنکه ناشی از مناسبات استعماری میان کشورهای است خود از عوامل پراکندگی فعالیتهای اقتصادی است و تأثیر خود را هم بر کشورهایی که استقلال سیاسی یافته اند مینهد .

سایر ملاکها از قبیل بیسواد و کم ارجی زن و... نتیجه ساختمان و ترکیب جامعه استعمار زده و مناسبات استعماری است .

مردان وِله توف

آندریچ اهل یوگسلاوی است. در سال ۱۸۹۲ در بسنین (Bosnien) به دنیا آمد در زاگرب وین و کراکا درس خواند و در کراتز Graz دکتر شد. بعد از جنگ اول دست به نوشتن داستانهای دراز و کوتاه زد. داستانهای درازش "پل روی درینا" و "والی‌ها و قنسل‌ها" و "دوشیزه" نام دارند. در سال ۱۹۶۱ جایزه نوبل را در ادبیات گرفت.

xalvat.com

آخرهای انقلاب قره دیوری (Karadjordje) (۱) بود که ترکهای اوژس (۲) تصمیم گرفتند که کوهها را از وجود انقلابیها بکلی پاک کنند و جاده‌ها را از دست آنها در بیاورند. به دنبال این شایعه که سرستان (Serbien) (۳) مجبور به زانو زدن شده است هایدوک‌ها (۴) خود بخود عقب می‌نشستند و تا آنجا که میشد خود را دور از جویانها و مخصوصا ترکها نگاه میداشتند ولی ترکها که قصد نابود کردن نطفه انقلاب را داشتند آنها را تعقیب میکردند و تا توی بلندترین کوهها دنبال آنها میرفتند. این فشار اشتها و له توك (۵) را هم به بسنین (Bosnien) (۶) کشانده بود به حوالی ده خودش که کاملا نزدیک مرز بود. او پنج سال تمام در سرستان به اسم

۱- قره دیوری یا قره جورج یا دیوری سیاه رهبر انقلاب آزاد یخواهانه سرستان بود. دهقان زاده بود و انقلاب علیه سلطه عثمانیها در سال ۱۸۰۴ شروع شد. نخست ترکها را بیرون کرد و در سال ۱۸۱۲ موفق به تأمین استقلال داخلی برای سرستان شد. در ۱۸۱۳ ترکها دوباره حمله کردند قره جورج فرار کرد و به بخارست رفت و از آنجا به روسیه. در ۱۸۱۵ وقتی پیروزی میلوش (Milos) (بنیاد گزار سلسله (Obrenovic) را دید که در سرستان مستقل شده بود مخفیانه به سرستان بازگشت ولی به دستور میلوش کشته شد.

۲- شهرست نزدیک رود درینا (Drina) در سرستان در غرب یوگسلاوی

۳- یکی از جمهوریهای یوگسلاوی است. مرکزش بلگراد است. در سال ۱۳۷۱ بخشی از سرستان به تسلط عثمانیها درآمد. به سال ۱۴۵۹ تمام آنرا سلطان محمد دوم پادشاه عثمانی فتح کرد.

۴- به چریکهای ضد عثمانی میگفتند. یعنی وله تووفی (اهل وله توف)

۵- یکی از دو ناحیه ایستکه امروز با هم ایالت هرسهگوینیا را تشکیل میدهند. بسنین بسال ۱۴۶۳ به

دست عثمانیها افتاد.

چریک علیه ترکها جنگ کرده بود • زن و بچه اش را هم به آنجا فرستاده بود • حالا خانواده او در سرپرستان در پناهگاهی زندگی میکرد در حالیکه خود او بدون اینکه با جانی ارتباط داشته باشد محصور بود و با هم‌رزمش در باروی نیمه خراب بگ‌های (۷) گرنچیچ (Grnčić) که اسمش او باراک (Obarak) بود و پاشین وله تووف (Veletovo) قراردادت گیر افتاده بود • رفیقش مرد جوانی بود از اهالی آریلی (Arlina) (۸) • آنها کمی سرب و باروت داشتند و خوراک ده روز را • آب هم توی زیرزمین تا زانوهایشان را میکرفت • این بارو که روزگاری شهرتی داشت مال بگ‌های گرنچیچ بود • ساختمانهای باریک و بلند که دو طبقه داشت و تماماً از سنگ بود و روی یک دامنه غیر محصور قرار داشت • دو جناحش را درختهای آلو و عقبش را یک حیاط احاطه کرده بود فقط قسمت جلوی بارو محفوظ نبود و از جانب چمنهایی که در سرازیری تنگی روئیده بودند به دره ویشه گراد (Višegrad) چشم مینداخت • یکی دو سال پیش انقلابیها بارو را از پای کوه تتربیکا (Tetrebica) زیر آتش توپ گرفته بودند و طاق آنرا با گلوله آتش زده بودند • از همان وقت که بگ‌های گرنچیچ بارو را ترک کردند دیگر هیچگاه به آن باز نگشتند باران و باد و برف آن را به تدریج از شکل مینداختند و میران میساختند • روی دیوارهای پد زده آن علف میروئید و در های کوچک از میان در و دیوارهای آن سردر میامردند •

xalvat.com

حالا اشتویان و آن جوان آریلیه ای در این بارو سنگر گرفته بودند • آنها همه را با تیر و سنگ بند آورده بودند • بارو فقط از دو طرف چند پنجره مرتفع داشت • آنها از این پنجرهها هر کس را که به میدانگاهی نزدیک برج میامد بگلوله میبستند • آن ده تا ترک اوژیسی که آنها را محاصره کرده بودند اول کارشان را ساده گرفتند اما شبها و روزها گذشت بدون اینکه هاید و کها تسلیم شوند • آنها نمیتوانستند فرار کنند ولی برای ترکها هم ورود به بارو غیر ممکن بود • هاید و کها چنان دوتائی چنان به چالاک میجنبیدند و آنقدر خوب تیراندازی میکردند که ترکها گاهی فکر میکردند که سروکارشان با بیش از دو تا دشمن است • تا حالا چهارمی آنها هم زخم برداشته بود • ترکها در حالیکه درختهای آلو و سنگها و سنگری را که به همین منظر ساخته بودند حائل میکردند به برج نزدیک میشدند و از اشتویان میخواستند که تسلیم شود • یک دفعه به او قول دادند که میگذارند زنده و سالم — فقط بدون اسلحه — به وله تووف برود دفعه دیگر به او خیر دادند زن و بچه اش را گرفته اند و اگر فورا تسلیم نشود آنها را نابود خواهند کرد • اشتویان با همه این حرفها را به خاموشی گوش میکرد و با جواب ترکها را با فحش میداد • جوان آریلیه ای سر تا سر روز آواز میخواند و به نمک انگشتانش سوت میزد و با به ترکها دری روی میگفت • او به تنهایی جای سه نفر سرود را مینداخت •

۷- بگ عنوانی است برای مالکان بزرگ عثمانی

۸- شهرکی است در غرب یوگسلاوی در سرپرستان میان رودخانه درینل (Drina) و موروا (Morava)

یکبار یکی از ترکهای اویس سینه کشان به برج نزدیک شد فقط برای اینکه به باروشها فحش بدهد باروشها جوابش را با فحشهای نا هنجارتری دادند • بعضی از ترکها را اشتیوان از صدایشان میشناخت •

— توش استاموئیچ (Uetmujič) تو حقه باز همیشه گرسنه؟

و استاموئیچ لجن میگرفت

— روزه درازی گرفته ای اشتیوان ولی زیادیت میکنه

— فکر شکم کنده خودت باش غصه مارا نخور ما غذا و مهمات آنقدر داریم که با خود سلطاً

هم بجنگیم

— میدانم میدانم حتما فکها تا بحال چوب شده اند چون حالا روز سیم است که داری

یک تکه موم را دندان میزنی

محض تا بید حرفهای اشتیوان تیری در برج صغیر کشید و گلوله ای با صدای طنین انداز

کنار استاموئیچ که مخفی شده بود به زمین خورد • استاموئیچ رسید آنرا با خنده ای بلند داد •

— ولی عجب تفنگی داری اشتیوان شنیدم که در تیراندازی استادی ولی این را که به

این خوبی میزنی نمیدانستم حیف که دیو روی سیاه زنده نیست وگرنه سپهسالارت میکرد • اما او در

بلگراد زیر قلاب آهنی آخرین ناله اش را کشید •

— غصه دیو روی سیاه را نخور فقط اگر جرات داری که دماغت را از پشت سنگرت بیرون بیاور

بدون دماغ میفرستت اویس پیش زنت •

ساعتهای دراز آنها همینطور به همدیگر فحش میدادند و همدیگر را تحریک میکردند •

مخصوصاً جوانک آریلیه ای ذره ای بد هکار کسی نمیشد و همین شهوت مجادله اش با ترکها بود که

به قیمت جاننش تمام شد •

روز سوم ملازم (۹) با دوتا از آدمهایش از اویس آمد • با او تیرانداز خیلی ماهری هم

آمده بود دایید بیچ (pačidžič) نامی از اهالی رگاتیکا (Rogatica) که ترک بود جوان و بلند قامت

و نگاههایش تیره بود • او را پشت یک حائل پنهان کردند و قدری دورتر از او د و ترک اویسی

از مخفیگاه خودشان بیرون آمدند و به قوم و خویشهای جوان آریلیه ای فحش دادند تا او را تحریک

به جنگ کنند • جوانک از پنجره کوچکی که میلههای افقی زیادی داشت جواب ترکها را میداد و آنها

را بعشدیدترین نحو فحش کاری میکرد • دایید بیچ آنقدر پشت حائل کمین کرد تا جوانک را جلوی

مکسک تفنگش دید و از لای شکاف میان میلههای پنجره که تنگ تر از یک تخم مرغ بود به گونه راست او زد

و مغزش را داغون کرد • اشتیوان که طرف دیگر برج را میباید فوری به طرف جوانک شتافت • جلوی

۹ — به کلاستر یا رئیس پلیس ها میگفتند •

۱۰ — شهرکی است در جنوب یوگسلاوی نزدیکهای ساراایووف (Sarajevo)

او که جانشر را از دست داده بود ایستاد روی سینه اش چلیپائی رسم کرد و بلافاصله شروع کرد به سوت زدن و فحش دادن به ترکها تا آنها خیال نکنند که جوانك مرده است . ولی ترکها به موضوعی برده بودند و شادی میکردند :

— اشتھان تسلیم شو نگذار تو هم به این طرز احمقانه بمیری

— تسلیم شو همدستت مرد

xalvat.com

— پس کجاست دیگر اصلا بخیخو نمیکند ؟

در باغ آلو ترکها دائیج را بوسیدند و با دست به پشتش کوبیدند ولی او جدی و شق ورق از وسط آنها رد شد و آنقدر مغرور بود که انگار کار خوبی کرده است . تفنگش هنوز دود میکرد . ترکها بادیدن این وضع تصمیم گرفتند طرفهای شب از دو طرف به بارو حمله کنند و اشتھان را — زنده یا مرده — به چنگ بیاورند اما همان روز صبح زلفو (Sulfo) که ترکی معتسبر بود و از اهالی وله توف سفلی سر رسید . او به ملازم توصیه کرد که جان هیچکس را به بازی نگذارد و به برج حمله نکند . چون اشتھان اشتھان است و جانشر را گران خواهد فروخت بلکه در وله توف در طایفه اشتھان میلیجه (Milloje) همی او هست که پیرمردی است تنها و مشهور است که سلیم ترین و داناترین دهقانهاست . او همیشه مورد بزرگداشت اشتھان بوده است و اشتھان از او بیشتر از پدر خودش حرف میبرد . این عمو میلیجه را باید آورد و مجبورش کرد که اشتھان را قانع کند که تسلیم شود . به او میشود قول داد که برای اشتھان اتفاقی نخواهد افتاد و بعد همانقدر به این قول وفا کرد که اشتھان به قولی که سال گذشته به ترکهای او ریس داده بود وفا کرد .

— به شما بگویم هرچه عمو میلیجه به او بگوید او میکند

ملازم که از این چنگ کوچک با یک هایدوک تنها دلخور بود و به علل شخصی نمیخواست که جریان در اینجا که کنار مرز بود به درازا بکشد و میخواست هرچه زودتر به او ریس برگردد پیشنهاد زلفورا پذیرفت و برای اینکه معلوم نشود که بایک دشمن تک و تنها تن به مذاکره میدهد با صدای فوق العاده بلندی به هر کسی که میباید عمو میلیجه را بیاورد داد زد : این لاشه را فوری بیار اینجا پیش من .

از آنجا که وله توف نزدیک بود قراولها زود به خانه عمو میلیجه رسیدند . پیرمرد اول سعی کرد هر طهر هست پای خودش را از محرکه بیرون بکشد و راه به کسی ندهد . او گفت که دیگر به مردها بیشتر شباهت دارد تا به آدمهای زنده و اصلا این کارها بیفایده است چون اشتھان — موقعی هم که مطیع سلطان بود — یکدفعه هم حرف کسی را نپذیرفت چه رسد به حالا که مدتیست عداوت وله شقی میکند . پیرمرد در حالیکه خود را پیرتر و شکسته تر از آنچه بود نشان میداد میگفت : من از این موضوع سردر نیامرم من برای نماز میت خوب نه برای سروصدای هایدوکها . . . خواهش میکنم مرا داخل این کارها نکنید و بگذارید هر جا هستم به راحتی بمیرم .

اما اینها فایده ای نکردند. پیرمرد ناله کنان مثل آدمهای بیمار خودش را حاضر کرد و با قراولها به راه افتاد. میان راه یکی دیوار ایستاد و از قراولها خواست که او را بیشتر دنبال خود نکنند ولی از وقتیکه آنها به کتک زدن او دست زدند سرش را به لاکش فرو برد و دست از گله و مقاومت برداشت. او کوتاه و بریده بریده نفس میکشید طوری که انگار سوت میزد و با قدمهایی طفلانه و مقطع راه را طی میکرد.

xalvat.com

بعد از تقریباً نیم ساعت به اوباراك رسیدند. در و در بارو ساکت بود. ترکهای کدر باغ آلو پنهان شده بودند خواب بودند و با بدن سروردا دراز کشیده بودند. بعضیها مشغول خوردن بودند و بعضیها چپ میکشیدند. عمو میلو به انبار بردند. او موقعی که در انبار به انتظار ملانم ظاهراً به خواب رفته بود به هر چیز حتی به خفیف صدائی که از خارج میآمد گوش میداد. مدتی که گذشت دوتا اوئسی آمدند و روی غلغها کنار دیوار فکسنی نشستند. آنها بی خبر از وجود عمو میلو به در انبار با صدای بلند برای هم تعریف میکردند اگر حقه شان بگیرد میتوانند اشتها را به گمراهی تسلیم بیندازند. چها به سرش خواهند آورد. آنها از بد رفتاری اشتها نسبت به پیرها و بچههای ترک حوالی اوئیس صحبت میکردند و از همین حالا پلهائی را که میخواستند به قصد انتقام به سراو بیاورند مزه مزه میکردند.

عمو میلو به بدن حرکت در حالی که چشمهایش را بسته و زانوهایش را توی دلش جمع کرده بود. مثل يك دهقان سالخورده که در خواب عمیقی است و استراحت میکند. دراز کشیده بود. حالا برایش روشن شده بود که برای چه او را به اینجا آورده بودند و از او چه میخواستند او به خودش فشار میآورد تا کلمه ای از دهانش خارج نشود. در همین حال این کلمه ها مبدل به تصویرهای زنده و روشن میشدند. او در آنها تمام خواری و آزاری را که ترکها برای اشتها و در صورت زنده دستگیر کردنش در نظر گرفته بودند میدید. گاهی خودش هم خیال میکرد که خواب است و روئائی ترسناک و پر معنی میبیند که شاید همین فردا صورت حقیقت پیدا کند. با این وضع او دراز کشیده و گوشهایش را تیز کرده بود در حالی که رنج میکشید و میان گنگی مطلق و هیجان هراسناک درونی این رو و آنور میشد.

فکرها به طرز وحشیانه ای در سر پیرمرد توی هم میرفتند. او با عجله نقشههایی میکشید و دوباره دورشان میریخت. درد و سال گذشته همه چیز سوخته و مرده و سیری شده بود همین اشتها را هم که او پیش از دیگر فرزندان برادرش دوست داشت مدتها بود که او برای خودش خاک کرده بود. فکر میکرد که از دست رفته است ولی اینکه باید حالا خودش او را گول بزند و با قولهای دروغ فریبش بدهد که خودش را به دست ترکها بدهد. ترکهای که مسلماً شکنجه اش خواهند کرد و با او بسد رفتاری خواهند نمود. این واقعا که يك نقشه شیطانی بود و بلای بسیار بزرگ برای سر پیر و ناتوان او. او خودش را برای چنین کاری حاضر نکرده بود و نمیتوانست به خودش جرات بدهد که

آزادانه به آن تن بدهد ولی آنها میخواستند او را مجبور کنند • فکرهای سنگین و بی حرکتی درد آور او را به عرق ریختن واداشتند • عرق به شکل قطره های بزرگ روی موهای خاکستری سر او کوه از زیر کلاه پوستیش بیرون زده بود مینشست • در این وقت زلفو و ملازم ویکی از کزمه هاتوی انبار آمدند
عمو میلو به صبر کرد تا سرش داد بزنند و تکانش بدهند بعد مثل اینکه در خواب عمیقی بوده باشد بکوه با دستپاچی و وحشت زدگی بلند شد با سری خمیده جلوی ملازم ایستاد و به زلفو که کاری را که در پیش دارد برایش شرح میداد گوش داد او باید کنار بارو میرفت روی یک تخته سنگ که خاکستری بود میرفت تا اشتویان بتواند او را از بارو خوب ببیند باید از آنجا اشتویان را صدا میزد و به او سفارش میکرد که تسلیم بشود وگرنه نه تنها عمو میلو بلکه زن و بچه اشتویان را هم خواهند کشت و سر تا سر و له تووف را تبدیل به خاکستر خواهند کرد او باید به کسی که برایش گرانبهارتر از همه چیزها بود سفارش میکرد که خودش را داوطلبانه و با این شرط که آزارش نرسانند به دست ترکها بدهد این را باید با صدای بلند به اشتویان میگفت تا او جواب بدهد و حاضر به قبول آن بشود •

"این کار باید بشود میلو به تا شورش تصام بشود تا آن بتم ها و پیرهایی که در ولتووف بدی ماند هاند از بین نروند تا اشتویان تو زنده بماند و به خانه و سر کار خودش برگردد •"

جمله آخر را زلفو با صدائی خفیف و مردد گفت پیر مرد در حالیکه معلم بود غرق در فکر های خودش هست به او گوش میداد زلفو دست از صحبت برداشت و میلو به از نو شروع کرد بخواش کردن ولی صدایش ناتوان و خالی از امید بود "به خدا قسم من به درد این جور کارها نمیخورم من نمیتوانم او به گفته من - این طور که من هستم - دل نمیدهد •"

تن او راستی راستی در هم رفته بود پاهاش خم شده بودند دستهایش میلرزیدند او یک ریش نك چانه ای کوتاه و خاکستری رنگ داشت یک سبیل داشت و ابروانی که سنگین و مثل ریشش خاکستری رنگ بودند لبهایش اصلاً دیده نمیشد چشمهایش را فقط به حدس میشد دید • در سرتاسر این صورت یک لبخند تضرع آمیز و شکوه آلود نقش بسته بود •

ملازم با حرکتی که از روی بی صبری بود آه و ناله او را قطع کرد و دستر داد که پیر مرد را

بیرون ببرند •

xalvat.com

پیر مرد پشت سرهم می نالید "آخ... آخ..."

کزه ها او را از توی باغ زردآلو تا مخفی گاه آخر پیش بردند آن وقت او را هل دادند و تهدید کنان گفتند که پکراست به طرف حاشیه زیر برج برود آنجا از سنگ بالا برود و چیزی را که به گردش گذاشته اند بگوید •

حالا او به طرف میدانی که عرصه تیراندازی ترکها و هاید و کهای حصاری بود راه افتاد توی علف ها نردبانهایی که ترکها از شب پیش جا گذاشته بودند افتاده بود آنها بیسود مکشیده بودند که با نردبانها به پنجره های برج برسند • عمو میلو به از کنار آنها پیچید و آهسته و با قدم

های کوچک و محتاطانه به راه خودش ادامه داد • از برج چیزی شنیده نمیشد • وقتی که پیرمرد به سنگ بزرگی که وسط محوطه بایری بود و از باروسی قدم دور رسید با احتیاط به دور و ور خودش نگاه کرد نگاه سریع و شتاب زده و ترسیده ای به عقبش کرد بعد روش را به سوی برج کرد و چشمش را به پنجره هایی که در بلندی بودند انداخت • کمز او هر دم بیشتر خم میشد به کمک دستهایش روی زانوهایش تکیه زده بود طوری که بیشتر حالت نشستن داشت تا ایستادن • خاموشی ریزی گرم و نمنک پشت سر او و جلوی روی او حکومت میکرد • بعد با صدائی ضعیف و زیرینی داد زد :

— "اشتهوان" کمی سینه اش را با سرفه باز کرد و بلند تر داد زد :

— هی •• هی اشتھوان

به این شکل دو سه مرتبه با صدائی حزن آلود و نازک داد زد مدتی ساکت شد انگار میخواست مطمئن بشود که اشتھوان صدایش را شناخته است و او را از توی برج و از توی مخفی گاه مطمئن می بیند و می شنود • بعد دستهایش را یکپواز روی زانوهایش برداشت قلمتش را راست کرد سرش را بلند کرد گردنش را برافراشت موهایش توی هم ریخت و لباسی که تنش بود جان گرفت دستهایش را بلند کرد دور دهانش لوله کرد و با صدای تازه ای داد زد :

— اشتھوان خودت را زنده تسلیم نکن اصلا تسلیم نشو •

میان ترکها که توی باغ زرد آلو پشت سنگر مخفی بودند و پیرمرد را میبایدند و با دقت منتظر بودند که او چه میگوید و اشتھوان چه جواب میدهد برای يك آن تشویب به باشد هر کس از خودش میپرسید که آیا درست شنیده است و هر کس در حالی که به گوش خودش شك داشت بسا چشمهایش در قیافه کنار دستش میگوید ولی در اینجا هم به همان شك بر خورد میکرد • پیرمرد چندین بار پیام خودش را تکرار کرد :

— اشتھوان به من گوش بده خودت را زنده دست ترکها نده این سفارش من است به تو چون میدانم آنها میخواهند با توجه بکنند •

غافل گیری و سکوت هنوز هم بر ترکها مسلط بود • صدای ملازم که از خشم دورگه شده بود آنها را از ماتی درآورد •

xalvat.com

— بکشیدش آتش بکنید •

آنها یکمرتبه این دسترخشم آلود و بیچنده را چنگ زدند و همه یکی بعد از دیگری فریاد زدند : آتش آتش •

آنها اینجوری فریاد زدند ولی هیچکدامشان هنوز تیر نیتداخته بود چونکه هیچکس آماده این کار نشده بود • در آن حال پیرمرد هنوز سفارش خودش را برای مردی که در بارو بود تکرار میکرد که تا آنجا که ممکن است از خودش دفاع بکند و تسلیم نشود • صدای او فقط در اثر سر و صدائی که ترکها راه انداخته بودند نارسا تر شده بود •

— تسلیم نشو اصل ••••

اولین تیرغریذ و حرف او را قطع کرد تیر دومی میله‌ه را به زمین انداخت • پیرمرد به طرز عجیبی توی خودش فرو رفت و سبک مثل يك برگ درخت به زمین افتاد و میان طغفهای که زیر تخته سنگ بودند ناپدید شد •

ترکها باز هم یکی دو تفنگ به طرف او آتش کردند • اشتهايان از توی بارود و مرتبه پشت هم جوابشان را داد (حتما يك دفعه با تفنگ خودش و دفعه دیگر با تفنگ جوان آریلیه ای) این برای روان عمو میله‌ه بود • بعد سکوت برقرار شد •

xalvat.com

ملازم در اطاعتك نمیتوانست از زور خشم جلوی خودش را بگیرد دندانهایش را بهم میفشرد خاموش بود و نمیخواست هیچکس را ببیند • پیدا بود که چه طور در درون خودش می‌لرزید • زلفو خجالت زده و بی‌دانش میخواست توی زمین فرو برود ولو از آنجا که این کار نشدن بود رویش را به چپ و راست میکرد و برای همه شرح میداد که قصد او چه قدر خوب و صحیح بوده است ولی هیچکس علاقه نداشت به او گوش بدهد چون هر کس میخواست عاقل تر باشد و موافق پسند ملازم • زلفو که مختل بود با خودش حرف میزد و هر وقت به آنچه عمو میله‌ه تقدیرش کرده بود فکر میکرد خشکسین تر میشد •

— ای ای مردم به خودم گفتم برای اینکه کار را طول ندهیم ••• به خودم گفتم ••• این طور بهتر از همه است ••• اما با چنین ایمان سگی ای کاری نمیشود کرد •

ملازم در حالی که آه و ناله زلفو را قطع میکرد گفت: کاری که شده دیگر شده من به يك آدم دیگر گوش دادم و چیزی را خوردم که خوردنی نیست • بعد از جاش بلند شد مسموم و مثل آدمی که خشم خودش را دهنه زده باشد دستش را داد دوباره چند تا نردبان و دو بار طغ خشک آماده کنند تا بعد از رسیدن تاریکی بتوانند به برج حمله کنند و به کار این هایدك خاتمه دهند • در کنار همین حوادث گرمای هوا به شدت زیاد میشد صدای گنگه فرسرد از دور به گوش می‌آمد ابرهای سیاه و نازک از طرف کوستیلیه (Costille) به طرف کوههای همین حوالی می‌آمدند و دائما تاریکتر و متراکمتر میشدند • خورشید ناپدید شد بعد یکهو آسمان باختر تیره شد و از میان رطوبت و گرمای روز باد سردی وزید که انگار از دنیای دیگری می‌آمد • بعد — آن طور که در این ناحیه معمول است — بارانی سنگین و به دنبال آن برق و تگرگ به زمین فرود آمدند از وقتی هم که باد دیگر آرام شد و برق نزد باران به باریدنش ادامه داد بلکه باز هم شدید تر و گذر کبر تر میشد و تمام منطقه را در بخار آب و تاریکی می‌پهچید • آب آتش را خاموش کرد • آب جویها نردبانها را برد • ترکها همگی توی ائبار چپیدند • هیچکس پست قرالهای دم در برج را عوض نکرد • هیچکس نپرسید چه بر سر آنها آمده است • به نظر میرسید که همه آنها در اثر آب سمج و باد و ضربت تندر ها باید نابود میشدند • ملازم بی حال در گوشه اتاقك لغلی نشسته بود • طاق اطاعتك نم پس میداد و آب زیر سنگرها را میشست •

به این طریق همه خود را پنهان کرده بودند و خاموش بودند طوری که انگار از یاد برده بودند که برای چه به این اوباراک آمده اند. این وضع تا شب طول کشید. وقتی که باران ریزش هاش کرد و برق سر و صدای خودش را شب باقی ماند تیره و سنگین از خیس بودن ستاره و مهتاب و آکنده از صدای جویا بهائی که دیده نمیشدند. از حمله به برج دیگر نمیتوانست خبری باشد. ملازم دیگر شك نداشت که هایدوك از دستش گریخته است.

روز با يك سحر خپس و يك آسمان صاف و پاك و شسته آغاز شد. از میدانگاهی جلوی برج به سفید و غلیظی بر میخواست و مثل ستونهای سفید بخار به هوا بلند میشد. قراولهای هردو در برج قبل از طلوع روز به اتفاق پناه آورده بودند و اکنون خسته و مانده در خواب بودند. ملازم نمیخواست آنها را بیدار کند. او ایمن داشت که هایدوك از رعد و برق هوشی که به نهایت درجه انقلاب خودش رسیده بود. استفاده کرده و یواشکی گریخته است. برای اطمینان دستور داد که در يك آن از هر چهار طرف به بارو حمله کنند و هایدوك را اگر هنوز در باروست و ادار به جنگ کنند. از پشت سنگر خپس (هوای طوفانی هر دو بار طرف خشک را به باد داده بود) گزیه ها شروع به نزدیک شدن به برج کردند. از توی برج هیچکس جوابی نداد. وقتی که داخل آن شدند فقط نخش جوان آریلیه ای را پیدا کردند. از اشتهاان خبری نبود.

نخش صومیلویه را پای برج و توی گل و لطف ها پیدا کردند. سر هر دو کشته را برید و بعد از اینکه تمام برج را از نوک سقف تا پیمایش کاویدند ملازم دستور بازگشت داد. وقتی به اوئس رسیدند ملازم گزارش شکست خود را مطابق واقع به مسلم (۱۱) داد. مدت زیادی آن دو با هم حرف زدند بعد مسلم دستور داد که هر دو تا کله رانك بزنند و آماده شان بکنند و بعد از این که آنها را در برگ خرزهره پیچیدند با يك خورجین پشم بزی به بلگراد نفرستند. در نامه ای که او همراه کله ها فرستاد به والی خیر داد که مرزا کاملاً امن و امان ساخته است و برای اثبات ادعاش " سر هایدوك پیر اشتوبان وله توواک را که بزهکاری آبد. ده و بزرگ بود " و همچنین سر کسی را که در شرارت و جنایت رفیق و همدست او بود میفرستد.

بدین طریق صومیلویه جای اشتهاان خودش را گرفت و بدین نحو مسلم رئیس خود را فریب داد و ازین راه چیزی که هیچکس فکرش را نمیتوانست بکند اتفاق افتاد. صومیلویه بی آزار بعد از هفتاد و دو سال زندگی دهقانی آمیخته به صلح به اسم هایدوك به قتل رسید و در بالای دیوار قلعه بلگراد کنار سرسپاه و زنگار گرفته جوان آریلیه ای سر صومیلویه هم با موهای خاکستری و ریش و سبیل شسته و سیگوشش به تاشا گذاشته شد.

xalvat.com

ترجمه: اصغر شیرازی

۱۱- مسلم شانیهها به فرستاده والی میگفتند که سر کلانتری شهر را به سیده داشت.

